

پیام فدایی

۲۵۷

آذر ۱۳۹۹

سال بیست و پنجم

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سرمقاله

آلونک نشینی، معضل لاعلاج نظام حاکم!

... ناکهان سرو کله لودرهای بزرگ ظاهر می شود. بسته به درجه هراس و ترس ماموران دولت و شهرداری، یا در شب و یا در روشنایی روز، مانند یک های سیاهپوش مرگ و ویرانی پیدا می شوند. معمولاً یک ماشین با سرنشینان مسلح و غیر مسلح، لودرها و مامورین شهرداری را همراهی می کند. این لحظه ای است که مامورین دولت برای خانه خراب کردن زحمتکش ترین اقشار محرومان به محلات حاشیه شهرها می ریزند. در سایه قدرتی که حکومت به آنها تفویض کرده، مزدوران با خشونت به عریه کشی می پردازند، درب آلونک ها و سرپناه ها را می شکنند و بسته به درجه بیرحمی و شقاوت شان ممکن است پیش از خراب کردن بیغوله ها بر سر ساکنین، به آنها مهلت خارج شدن از خانه را بدهند. سپس در عرض چند دقیقه، در میان فریاد های ضجه و التماس و خشم و نفرت آلونک نشینان و چشمان اشکبار آنان، تمام دار و ندار ناچیز قربانیان یعنی یک سرپناه که حداکثر با سفال و آجر و بلوک فاقد استحکام فقط به عنوان پوشش برای تلف نشدن از سرما و هلاک نشدن از گرما بالا رفته است را به همراه تمامی امید و آرزوهای ساکنانش نابود می کنند...

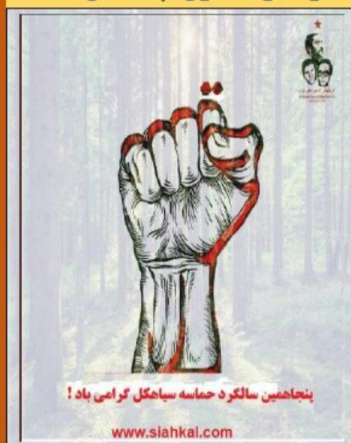
صفحه ۲

آنان به نابودی ستم برخاستند، چرا که نان و آزادی را برای همه می خواستند!

چریکهای فدایی خلق ایران برگزار می کنند:

هر چه پُر رهروتر باد، راه سرخ رزمندگان سیاهکل،

در پنجاهمین سالگرد نبرد دلیرانه و به خون پیدنشان!



برنامه پلتاکی شامل سخنرانی، پرسش و پاسخ و برنامه های هنری خواهد بود

تاریخ: شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۹ برابر با

شنبه ۳۰ ژانویه ۲۰۲۱

ساعت: ۶ بعد از ظهر در اروپای مرکزی

اتاق پلتاکی چریکهای فدایی خلق ایران

جزئیات این برنامه در اطلاعیه های بعدی به اطلاع هم میهنان مبارز خواهد رسید.

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۵ دسامبر ۲۰۲۰

پنجاهمین سالگرد حماسه سیاهکل گرامی باد!

www.siahkal.com

در کلمبیا چه می گذرد؟ (نگاهی به سرانجام مذاکرات "فارک" با دولت کلمبیا)

... ارتش کلمبیا در ۲۷ ماه مه ۱۹۶۲ حملات وحشیانه ای را به "مارکتالیا" سازماندهی کرد. حدود یک ماه پس از آن حمله، چریک های "مارکتالیا" با رزمندگان مناطق آزاد شده دیگر ملاقات و خود را در آنچه که اولین "کنفرانس" چریکها نامیده شد، سازماندهی و متحد کردند. در طی این کنفرانس مبارزین، خود را به نام "جبهه جنوب" تغییر داده و متحد شدند. "جبهه جنوب" در دومین کنفرانس چریکی در ماه مه ۱۹۶۶ با برشمردن تغییرات استراتژیک در اهداف تشکیلاتشان، با نام جدید "فارک" اعلام موجودیت کرد. یکی از تغییراتی که در اهداف خود داده بودند، این بود که از آن پس به جای فقط دفاع از روستاها در برابر حملات ارتش دولتی، حملات چریکی علیه دشمن را نیز سازماندهی کرده و به روستاها نیز خدمات آموزشی، پزشکی و تعلیم نظامی و ... غیره ارائه خواهند داد اما چرا "فارک" که یکی از قدیمی ترین گروه انقلابی مسلح جهان بود، پس از ۵۲ سال مبارزه علیه رژیم حاکم بر کلمبیا و امپریالیستهای حامی آنها، نیروهای خود را در سال ۲۰۱۷ (طی پروسه مذاکرات صلح با دولت کلمبیا) خلع سلاح کرد؟...

صفحه ۸

کشتار دانشجویان دانشگاه کابل،

یکی از نتایج اشغال افغانستان

... انفجار های افغانستان در شرایطی رخ می دهند که آمریکا در امارات متحده عربی با طالبان در حال مذاکره می باشد و به دنبال توافقات انجام شده حتی دولت دست نشانده اشرف غنی که در ابتدا از مذاکره بدون اطلاع خود با طالبان کله می کرد حال خود نیز با طالبان به مذاکره مشغول است و برای رسیدن به توافق، زندانیان طالبان را دسته دسته آزاد می کند. این واقعیات نشان می دهند که ارباب چگونه نوکران خود را از یک سو به جان هم می اندازد و از سوی دیگر آنها را به میز مذاکره کشانده و به خود چهره یک ناجی می بخشد. تمام این ها به منظور ایجاد شرایط تسهیل استثمار و غارت زحمتکشان و خلقهای تحت ستم افغانستان و جلوگیری از انقلاب آنهاست. ...

صفحه ۱۵

توضیح مادر شایگان:

"من تگزید می کنم!"

مندرج در سایت "اخبار روز" در ۱۰ آذر ماه (۱۳۹۹) در سایت اخبار روز مطلبی از آقای خسرو باقر پور تحت عنوان علی اشرف درویشیان، زندگی و رزم و رنج فاطمه سعیدی: "همیشه مادر" درج گردید. در این مطلب، نویسنده مبادرت به درج قسمت کوچکی از رُمان منتشر نشده منسوب به زنده یاد درویشیان به نام "همیشه مادر" نموده است. لازم به یاد آوری است که همین مطلب در تاریخ پنج شنبه ۲ آذر ماه با برخی تغییرات در سایت "اخبار روز" منتشر شده بود و رفیق مادر پس از دیدن مطلب، متنی را تحت عنوان "من تگزید می کنم" منتشر کرد...

صفحه ۶

در صفحات دیگر

- گرامی باد خاطره جهان گستر
- فردریک انگلس ۵
- در همبستگی با مبارزات خلق
- گُرد در گُردستان عراق ۱۸
- ۱۶ آذر، فرازی در جنبش
- دانشجویی ایران ۱۹
- کمکهای مالی ۲۰
- گزارش یک آکسیون ۲۰

آلونک نشینی، معضل لاعلاج نظام حاکم!



منعکس شده اند. با ارتکاب به چنین جنایات و ویران سازی هایی در حلبی آبادها و مناطق آلونک نشین است که تلاش می گردد تا "نظم" و "قانون" دلخواه سرمایه داران در سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران دوباره برقرار گردد. اما نه آلونکها از صحنه محو می گردند و نه حتی از تعداد آنها کاسته می شود. برعکس، بذر خشم و نفرت به حقی که متجاوزان در دلهای پر درد و قلبهای شکسته قربانیان این نظم علیه عاملین ویرانی زندگی محقرشان کاشته اند، در قالب گسترش محلات و شهرک های آلونک نشین و حاشیه نشین هر روز قوی و قوی تر می شود. البته این تصویر دلخراش تنها یک بخش از واقعیت مربوط به باصلاح مبارزه حکومت برای جلوگیری از نقض "قانون" و "تصرف اراضی" توسط خیل گرسنگان و محرومانی ست که هزاران هزار تن از آنان برای فرار از اضمحلال و مرگ، در محلاتی نظیر قیام دشت تهران، زورآباد کرج، آخماقیه تبریز، زورآباد سمنان، شیرآباد زاهدان و شیخ آباد قم و فدک کرمانشاه و ... در محیطهای فاقد کمترین امکانات طبیعی زندگی نظیر آب آشامیدنی و دستشویی و حمام و دکتر و دارو در یکدیگر می لولند و به عبارت دیگر تحت سلطه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، به اصلاح زندگی می کنند.

در توصیف بخش دیگر این تصویر میبینیم که همان ماموران بی همه چیز مدافع نظم حکومت که دولت، ظاهراً جیره شان را برای مبارزه با ساخت و ساز مسکن ناهنجار و غیر قانونی تامین می کند، در شمال شهر و محله های محیط زندگی سرمایه داران زانو صفت حاکم جولان می دهند تا هر گونه اعتراض احتمالی اهالی به زمین خواری و کوه خواری سرمایه داران و ایادی شان را هنگام ساخت ویلاهای سربه فلک کشیده و "هالیوودی" در لواسانات و شهرک "باستی هیلز" ... سرکوب کنند و قلعه های بهشت ماندی که غارتگران دزد حاکم و آقازاده هایشان (و در لفظ مردمی آن حرام زاده هایشان) بدون توجه به

سرپناهشان داشته و در این راه جان خود را وثیقه کرده اند، در میدان این جنگ برجای می ماند. در نتیجه چنین سیاستی از رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی ست که به طور مثال در ماه های اخیر در محله "فدک" کرمانشاه، آسیه پناهی مادر و شیر زن ۶۱ ساله ای که برای جلوگیری از جنایات مزدوران رژیم علیه دختر و تنها نوه بی سرپناهش، جلوی ماموران ایستاده بود، به رغم کتک خوردن و مورد اهانت قرار گرفتن و شلیک اسپری فلفل به صورت و چشمانش، دست از جان شسته و با وجود رنج بردن از بیماری قلبی، در مقابل چشمان وحشتزده دختر و نوه اش خود را در بیل لودر مکانیکی انداخت تا جلوی تخریب تنها سرپناه خود و آنان را بگیرد. اما با این کار، عاقبتی جز حمله قلبی و مرگ نصیبش نشد. جسد او به همراه بقایای ۳۰ آلونک ویران شده، سندی کوچک از جنایتی ست که جمهوری اسلامی در کرمانشاه از خود باقی گذارده است.

در صحنه ای مشابه در بندر عباس نیز یک زن ۳۵ ساله سرپرست خانوار پس از آن که التماس هایش به مامورین برای صرف نظر کردن از تخریب سرپناهش نتیجه نداد و با ضرب و شتم آنان مواجه شد در مقابل چشمان حیرت زده ناظران خود را به آتش کشید. او به بیمارستان منتقل شد و اکنون علاوه بر بی خانمانی و گرسنگی و محرومیت باید درد و عواقب ناشی از خودسوزی را نیز تا آخر عمر یدک بکشد. طشت رسوایی جنایت رژیم در این مورد طوری از بام فرو افتاد که مقامات دسته دو و سه حکومت به سرعت در مقابل دوربین تلویزیون جیره خوار رژیم در حال عیادت از زن قربانی ظاهر شده و وعده دادند که به او یک خانه خواهند داد!

جنایات غیر قابل تصور و توصیفی که نمونه هایی از آن در بالا یادآوری شد، تنها مشتی از کور، کور، جنایات روزمره جمهوری اسلامی علیه گرسنگان و محرومان ساکن در بیغوله آبادهای اطراف شهرها هستند که تاحدی در افکار عمومی

ناگهان سرو کله لودرهای بزرگ ظاهر می شود. بسته به درجه هراس و ترس ماموران دولت و شهرداری، یا در شب و یا در روشنائی روز، مانند پیک های سیاهپوش مرگ و ویرانی پیدا می شوند. معمولاً یک ماشین با سرنشینان لباس شخصی مسلح و غیر مسلح، لودرها و مامورین شهرداری را همراهی می کند.

این لحظه ای ست که مامورین دولت برای خانه خراب کردن زحمتکش ترین و بی چیزترین اقشار محرومان به محلات حاشیه شهرها می ریزند. در سایه قدرتی که حکومت مردم ستیز و دولت جبار، به آنها تفویض کرده، مزدوران با خشونت به عربده کشی می پردازند، درب آلونک ها و سرپناه ها را می شکنند و بسته به درجه بیرحمی و شقاوت شان ممکن است پیش از خراب کردن بیغوله ها بر سر ساکنین، به آنها مهلت خارج شدن از خانه را بدهند. سپس در عرض چند دقیقه، در میان فریاد های ضجه و التماس و خشم و نفرت آلونک نشینان و چشمان اشکبار آنان، تمام دار و ندار ناچیز قربانیان یعنی یک سرپناه که حداکثر با سفال و آجر و بلوک فاقد استحکام فقط به عنوان پوششی برای تلف نشدن از سرما و هلاک نشدن از گرما بالا رفته است را به همراه تمامی امید و آرزوهای ساکنانش نابود می کنند و پس از انجام این ماموریت که نام "جلوگیری از ساخت مسکن ناهنجار" و "غیرقانونی"، یا مقابله با "تصرف اراضی ملی" و چند عنوان دهان پرکن و فریبکارانه دیگر را دارد، در هیات فاتحین یک جنگ بزرگ با مردمی بی دفاع و رنجیده، به لانه های خود در شهرداری و نیروی انتظامی و دفاتر دادستانی باز می گردند.

در آنسوی میدان، پس از ترک صحنه جنگ توسط فاتحین، تلی خاک ناشی از نابودی سرپناه و حیات حاشیه نشینان، معمولاً چشمهای اشکبار ناشی از اسپری فلفل ماموران، چندین بدن مجروح شده مادران و پدران و فرزندان آلونک نشینها و برخا هم جسد بیجان آنانی که با چنگ و دندان سعی در بازداشتن متجاوزین از ویران کردن

کمترین معیارها و قوانین لازم شهرسازی و مسکن سازی و تهیه پروانه ساخت و ... با مکیدن خون کارگران و محرومین زاغه نشین می سازند، با اتکاء به همان زور دولتی حفاظت کنند.

گسترش معضل آلودگی ناشینی و دامنه حملات روزمره به مناطق حاشیه نشین شهرهای بزرگ برای ویران کردن سرپناه محقر هزاران تن از زحمکشان و محرومان ساکن این مناطق توسط رژیم و خشم و نارضایتی ای که این امر در میان افکار عمومی مردم بوجود آورده، نگرانی و سردرگمی شدیدی را در میان محافلی از طبقه استعمارگر حاکم به وجود آورده است. مثلاً یکی از اصلاح طلبان کهنه کار و فریکار نظام یعنی عباس عبدی بدون آن که قادر باشد راه حلی حتی موقتی برای این معضل ارائه کند، درجه وفاحت را به آنجا رساند که "رفتار" دست اندرکار پرونده تخریب خانه در "بندرعباس" که به خودسوزی صاحب آن و دادن وعده مسکنی برای وی انجامید را مورد انتقاد قرار داد و اظهار داشت که "نتیجه این رفتار" یعنی وعده "مسکن" به قربانیان منجر به "توسعه آلودگیها" خواهد شد و "اگر نتوان جلوی آلودگیها را گرفت، خیلیها انگیزه پیدا می کنند با بلوک سیمانی یا حلب روغن یا هر چیز دیگری در قطعه زمینی خالی آلودگی بسازند، به امید آنکه کسی بیاید خراب کند و فیلم بردارند، و به فضای مجازی دهند یا در ماهوارهها منتشر شود و احساسات مسئولین از طریق ماهواره غلیان پیدا کرده و تحت تأثیر قرار گیرد و قول اهدای یک واحد مسکونی را بدهند!" و "بعد هم آن قدر تعداد آنان زیاد می شود که امکان برچیدن آنها و قول معوض دادن وجود نخواهد داشت و شاهد شکل گیری گسترده آلودگی ناشینی و تبعات اقتصادی و اجتماعی و امنیتی این پدیده خواهیم بود". این اصلاح طلب خدمت گزار رژیم که می داند "توسعه آلودگیها" در سراسر ایران تحت سلطه سرمایه های خارجی و داخلی نتیجه استثمار شدید نیروی کار و غارت ثروت های ایران در خدمت به امپریالیستها و سرمایه داران وابسته می باشد، بدون آن که به روی خود بیاورد که هیچ راه حلی برای این معضل ندارد، خطاب به همپالگی هایش در مسند قدرت خاطر نشان می کند "اگر جلوی آلودگی ناشینی را نگیرند مثل قارچ همه شهرها را در بر می گیرد و اگر بگیرند این چنین موجب عصبانیت عمومی (بخوان خشم و شورش علیه نظم حاکم) می شوند."

معضل آلودگی ناشینی و عواقب سهمگین آن و سیاست سرکوب رژیم نمایانگر بن بست گریز ناپذیری ست که مقامات حاکم در برخورد با این معضل اجتماعی خطرناک با

بر بستر نتایج حاصل از اصلاحات ارضی شاهنشاهی و عملکرد برنامه اقتصادی پس از آن اصلاحات، روند خانه خراب شدن بیش از پیش کشاورزان و روستاییان و خم شدن پشت آنان در زیر قرض بانکها و نهادهای غارتگر دولتی تشدید شد و این اصلاحات و برنامه های اقتصادی به طور طبیعی روستاییان ورشکسته و فاقد زمین را در ابعاد توده ای در جستجوی کار روانه شهرها نمود. از این مقطع روند فوق یعنی اضمحلال زندگی روستایی و رشد سریع مهاجرت به شهر و گسترش شهرنشینی که در نفس خود ورود نیروی بزرگی از کارگران ارزان به صنایع وابسته و مراکز مالی و خدماتی را تسهیل می کرد به عنوان یکی از ضرورت های بارز توسعه نظام سرمایه داری وابسته ایران با حیات این نظام گره خورد.

آن مواجهند، در چنین اوضاعی همکاران اصلاح طلب سرکوبگران حاکم، قلم به دستانی نظیر عباس عبدی، چاره ای نمی بینند جز آن که با به رسمیت شناختن این واقعیت، آن را به روشنی در جمع بندی مقاله هایشان در مقابل حکومت قرار دهند و در همان حال با حساسیت ضد انقلابی خویش بر خطرات "امنیتی" ناشی از گسترش آلودگیها به مثابه منابع و پایگاه های شورش و انقلاب تأکید بنمایند و به صاحبان و همکاران خود در ماشین دولتی هشدار دهند.

اما آیا به راستی در شرایط سلطه روزافزون نظام سرمایه داری وابسته در ایران، درمانی برای ریشه کن کردن این معضل و یا حتی تخفیف آن وجود دارد؟ و آیا در چارچوب نظام دیکتاتوری حاکم راهی به جز برخورد قهری و سیاست تخریب سرپناه آلودگی نشینان در سراسر کشور در مقابل جمهوری اسلامی قرار دارد؟

واقعیت این است که سردمداران جمهوری اسلامی معضل حاشیه نشینی که ذاتی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است را از سلف خود یعنی رژیم شاه به ارث برده اند. مردم ایران شاهد بودند که چطور پس از رفم های ارضی شاه و "انقلاب سفید" او که باعث گسترش نفوذ سرمایه های امپریالیستی به اقصی نقاط و حتی به دورترین روستاهای ایران گشت، آلودگی سازی در حاشیه شهرها به صورت پدیده ای گریز ناپذیر در آمد. در رژیم جمهوری اسلامی نیز درست به دلیل حراست از آن سرمایه ها و تسهیل پروسه انکشاف نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران، در طول چهاردهه اخیر بر ابعاد و سرعت رشد این معضل افزوده شده است.

بر چنین اساسی است که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، به تدریج محله هایی

نظیر "خاک سفید" تهران در زمان شاه، نه تنها بزرگتر شدند بلکه در سراسر کشور پدیدار گشتند. چرا که این معضل اجتماعی با تمام عواقب و بیماری های هولناکش نظیر دزدی و فحشا و اعتیاد و ... ناشی از ملزومات توسعه و تکامل نظام سرمایه داری وابسته ایران است؛ نظامی که برای تسهیل گسترش سلطه امپریالیسم و حرکت سرمایه های امپریالیستی در ایران با شدت هر چه فزونیتر پروسه قطبی شدن جامعه و انباشت ثروت در یک سو و فقر و نداری را در سوی دیگر به دنبال آورده است. برای درک این واقعیت باید کمی به عقب برگشت و مشکلات و معضلاتی که از زمان حکومت شاه پس از اصلاحات ارضی طرح ریزی شده توسط اربابان شاه در آمریکا در جامعه تحت سلطه ایران با شتاب دنبال شد را با اندکی تفصیل مورد توجه قرار داد.

بر بستر نتایج حاصل از اصلاحات ارضی شاهنشاهی و عملکرد برنامه اقتصادی پس از آن اصلاحات، روند خانه خراب شدن بیش از پیش کشاورزان و روستاییان و خم شدن پشت آنان در زیر قرض بانکها و نهادهای غارتگر دولتی تشدید شد و این اصلاحات و برنامه های اقتصادی به طور طبیعی روستاییان ورشکسته و فاقد زمین را در ابعاد توده ای در جستجوی کار روانه شهرها نمود. از این مقطع روند فوق یعنی اضمحلال زندگی روستایی و رشد سریع مهاجرت به شهر و گسترش شهرنشینی که در نفس خود ورود نیروی بزرگی از کارگران ارزان به صنایع وابسته و مراکز مالی و خدماتی را تسهیل می کرد به عنوان یکی از ضرورت های بارز توسعه نظام سرمایه داری وابسته ایران با حیات این نظام گره خورد. نباید فراموش کرد که در حالی که در سال ۱۳۴۰ جمعیت روستایی کشور ۷۵ درصد و جمعیت شهرنشین ۲۵ درصد بود، شاه در توضیح اهداف برنامه چهارم خود برای "صنعتی کردن" کشور که پس از اصلاحات ارضی دیکته شده توسط آمریکا ارائه شد تأکید می کرد که یکی از اهداف برنامه اش تبدیل نسبت جمعیت شهرنشین و روستا نشین به ترتیب به ۷۵ درصد شهر نشین و ۲۵ درصد روستا نشین بود. این امر فریکارانه با الفاظ دهان پرکن نظیر "توسعه مدرنیسم" جا زده می شد.

مهاجرت جمعیت روستایی به شهرهای بزرگ تغییرات بزرگی را در ترکیب جمعیتی روستاها و شهرها به وجود آورد تا جایی که در سال ۱۳۵۵ یعنی در طول تقریباً یک دهه جمعیت شهرنشین (با توصیفی که داده شد) از ۲۵ درصد به ۴۷ درصد رسید. رشد ناموزون شهرها و مراکز صنعتی و تجاری بدون توجه دولت به امر برآوردن نیازهای طبیعی و اولیه زندگی شهری نظیر ایجاد مسکن، آب آشامیدنی سالم و فاضلاب، خدمات درمانی متناسب با نیازهای رشد جمعیت و مهیا کردن سایر خدمات اجتماعی حداقل برای زندگی شهروندان در سراسر کشور، در کنار اختصاص بخش

خانمانی و نبود مسکن منطبق با بضاعت مالی مهاجران محروم و بی چیز در شهرها به یک واقعیت سرسخت زمینی برای ارتش مهاجران گرسنه و بیکار و صفوف رشد یابنده کارگران و زحمتکشان شهری تبدیل گشته است.

با توجه به چنین واقعیاتی معضل کنونی موسوم به حاشیه نشینی و آلودگی سازی و رشد وقفه ناپذیر آن ناشی از روندهای مشخص اقتصادی در جامعه تحت سلطه ما بوده و به این اعتبار ذاتی رشد نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه تحت سلطه ما و نیازهای سرمایه های امپریالیستی در بازار ایران چه در زمان شاه و چه در جمهوری اسلامی بوده و می باشند. این هم واقعیتهای ست که در گذر زمان، سرمایه داران زالو صفت حاکم در زمان حاکمیت اهریمنی رژیم جمهوری اسلامی با توجه به رشد سریع جمعیت و ملزومات تعمیق سلطه غارتگرانه امپریالیسم بر ایران به این روند ابعاد هر چه گسترده ای داده اند.

روند فوق به جایی رسیده که مطابق خود آمارهای منتشره در چارچوب نظام، اعلام شده که در ایران امروز ۲۰۰۰ منطقه حاشیه نشین وجود دارد که اکثراً در حاشیه شهرهای بزرگ واقع شده اند. وزارت راه و شهرسازی ایران نیز تعداد حاشیه نشینان در ایران را در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۹۶، ۱۹ میلیون نفر اعلام کرد؛ یعنی در این تاریخ از هر چهار نفر ایرانی یک نفر به قول کارشناسان رژیم در "سکونتگاه غیررسمی" سکونت دارد و آلودگی نشین است. مطابق همین آمارها تنها شهر تهران ۳ میلیون حاشیه نشین دارد.

بدون فهم و در نظر گرفتن رابطه بین رشد و گسترش نظام سرمایه داری وابسته که در نفس خود فقر و ورشکستگی و گرسنگی و خانه خرابی فزاینده میلیونها تن از دهقانان و روستاییان و خرده بورژوازی و طبقه کارگر و زحمتکش را به همراه می آورد و آنها را برای بقاء خود و خانواده هایشان روانه شهرهای بزرگ و مراکز و اردوگاه های کار سرمایه داری می کند، درک و یافتن راه حل این معضل اساساً امکان پذیر نیست.

یک بررسی از روند و گسترش ابعاد هولناک حاشیه نشینی در جامعه تحت سلطه ما حداقل در بیش از نیم قرن گذشته - از زمان بعد از اصلاحات ارضی در حکومت شاه که بر اساس تحلیل داهیانه رفیق مسعود احمدزاده، عمدتاً برای بسط نفوذ سرمایه های امپریالیستی به دهات ایران انجام گرفت تا کنون - نشان می دهد این بیماری دردناک اجتماعی با سلطه بورژوازی وابسته حاکم بر ایران و تعمیق این سلطه، گره خورده است. همچنان که این معضل با اجرای

در چند دهه اخیر به دنبال سرمایه گذاری های ناموزون و بدون برنامه، به موازات گسترش بی رویه شهرها و بوجود آمدن "کلان شهرها"، شاهد عدم امکان اشتغال در شهرهای کوچک، نابودی کشاورزی و دامداری و تولیدات روستائی در اثر واردات حجم بزرگی از محصولات کشورهای امپریالیستی توسط سرمایه داران وابسته، به ایران بوده ایم که باعث تشدید مهاجرت روستائیشان و کشاورزان ورشکسته و بیکار در شهرهای کوچک به کلان شهرها و شهرهای بزرگ گشته. آنها در سودای یافتن کار و درآمد و به مثابه یک منبع نیروی کار ارزان مورد نیاز سیستم، به شهرها سرازیر شده اند. در شرایطی که دولت هیچ گونه امکانی برای اسکان آنها تهیه نمی کند، حاشیه شهرها به محل اسکان این توده بزرگ بی خانمان تبدیل می گردد.

سرطانی و باز هم برای تسهیل توزیع کالاهای وارداتی بوجود می آورد. این الگوی سرمایه گذاری، یعنی تمرکز بشدت ناموزون در امر سرمایه گذاری، بطور طبیعی باعث هجوم و جذب ارتش بیکاران به شهرهای بزرگ می شود. بیکارانی که در حالی که در فقر و محرومیت و حسرت کار و نان غوطه می خورند، در جستجوی نان و کار و مسکن جذب مراکز تجمع سرمایه شده و در اطراف این مراکز سکنی می گزینند. بیهوده نیست که مطابق آمار منتشره در سال ۱۳۶۵، نزدیک به چهل درصد جمعیت شهری کشور فقط در تهران بزرگ سکنی گزیده و جمعیت تهران ۲ برابر دومین شهر بزرگ کشور بوده است. چنین قانونبندی ای به ناگزیر خیل جماعت را به حاشیه شهرها، و کوهپایه ها سوق داده و بسته به شرایط آب و هوایی منطقه، دیر یا زود، اجتماع بزرگ آلودگیها، زاعه ها، کپرها، حلبی آبادها و چادرها و حتی سرپناه های مقوایی با تمام عواقب اجتماعی و سیاسی شان ظاهر شده و رشد سرطانی می یابند.

اگر در سیستم سرمایه داری به طور کلی به دلیل وجود مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات دارا و ندار، مسکن یک معضل عمومی و دائمی است، در ایران با رشد سیستم سرمایه داری آنهم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم که تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی رشد بسیار وسیعی پیدا کرده است، معضل مسکن نیز ابعاد هر چه شدید و وحشتناکی به خود گرفته و همچنان لاینحل باقی مانده است. امروز به موازات رشد قارچ گونه شهرها و ظهور کلان شهرهای مورد نیاز سرمایه داران حاکم، مساله زمین و مسکن نیز به مثابه حوزه ای برای احتکار و سود اندوزی مورد هجوم سرمایه های وابسته قرار گرفته و بی

اعظم بودجه به کلان شهرها، خیلی سریع تناقض بزرگ چنین توسعه اقتصادی و "مدرنیته" ادعایی طراحان آن را به نمایش گذارد.

در بین سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۵ در پرتو برنامه های اقتصادی زیر اسم "صنعتی" و "مدرنیته" کردن کشور، بودجه طرح های صنعتی ای که سود چشمگیر انحصارات امپریالیستی در آنها تضمین شده بود، شدیداً افزایش یافت. ولی این اقدامات به هیچ وجه پاسخگوی نیازهای طبیعی و اولیه زندگی روستائیان نبود که با از دست دادن زمین های خود به زندگی شهری روی آورده بودند. در چنین شرایطی بود که حاشیه نشینی هر روز ابعاد وسیعتری به خود گرفت و آلودگی در حلبی آباد ها و غیره گسترش یافت.

از طرف دیگر یکی از مشخصه های سیستم سرمایه داری وابسته در اقصی نقاط جهان رشد شدیداً ناموزون آن است. به طور مثال مطابق آمار موجود بانک مرکزی در سال ۱۳۵۵ "نیمی از محصول ناخالص ملی، ۴۰ درصد کل سرمایه گذاری ها، ۶۰ درصد از کل سرمایه گذاری های صنعتی و ۱۴/۸ درصد از کل شاغلین کشور" تنها سهم شهر تهران بوده است. (رجوع کنید به مجله اطلاعات اقتصادی سیاسی شماره ۱۶ بهمن ۶۶) امری که نشان دهنده سطح بسیار نازل سرمایه گذاری ها در بقیه نقاط کشور ماست. این واقعیت را ما امروز در ابعاد وسیعتری شاهدیم. به طوری که در چند دهه اخیر به دنبال سرمایه گذاری های ناموزون و بدون برنامه به موازات گسترش بی رویه شهرها و بوجود آمدن "کلان شهرها"، شاهد عدم امکان اشتغال در شهرهای کوچک، نابودی کشاورزی و دامداری و تولیدات روستائی در اثر واردات حجم بزرگی از محصولات کشورهای امپریالیستی توسط سرمایه داران وابسته، به ایران بوده ایم که باعث تشدید مهاجرت روستائیشان و کشاورزان ورشکسته و مردمان بیکار در شهرهای کوچک به کلان شهرها و شهرهای بزرگ گشته. آنها در سودای یافتن کار و درآمد و به مثابه یک منبع تامین نیروی کار ارزان و انعطاف پذیر مورد نیاز سیستم، به شهرها سرازیر شده اند. اما در شرایطی که دولت هیچ گونه امکانی برای اسکان آنها تهیه نمی کند، حاشیه شهرها به محل اسکان این توده بزرگ بی خانمان تبدیل می گردد.

اساساً سرمایه گذاری هایی که برای توسعه مصنوعی و قارچ گونه شهرها صورت گرفته است، با رشد موزون اقتصاد ملی و ارتقاء سطح زندگی و رفاه مردم در تناقض است. این سرمایه گذاری ها با توسعه اقتصادی وابسته، خدمت گزار منافع سرمایه های جهانی می باشد که همگام با اجرای آنها سیاست گسترش مصرف بی رویه کالاهای وارداتی امپریالیستی در جامعه تعقیب می شود و یک بخش خدماتی غیر مولد و انگلی را هم با رشد

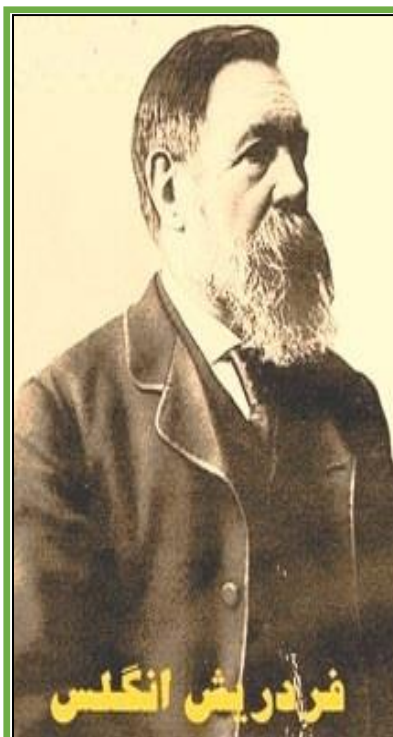
امپریالیستی و دمکراتیک نوده ها به این سیاستهای ضد خلقی را با قهر عریان، وحشیانه سرکوب کند، در چنین شرایطی روشن است که فقر و بیکاری و گرسنگی و محرومیت و بی سرپناهی به طور فزاینده ادامه خواهد یافت و در چارچوب این سیستم، هیچ راه حل واقعی و درستی هم برای حل آنها به جز یک راه حل ضد خلقی، یعنی سرکوب وجود نخواهد داشت.

حقیقت فوق، جنبه دیگری نیز دارد. در فقدان یک راه حل عملی برای درمان معضل مسکن، حاشیه نشینها و آلونک نشین های در حال رشد، به دلیل شرایط مادی زندگی و کارشان، هر چه بیشتر به منابع پر قدرت شورش گرسنگان به منظور انقلاب علیه وضع موجود تبدیل می گردند. تاریخ به ما یادآوری می کند که یکی از حرکت های رادیکال بزرگ انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ با شورش حاشیه نشینانی کلید خورد که ماموران حکومت شاه برای نابودی آلونک هایشان به آنها در حاشیه تهران حمله کرده بودند. در شورش های توده ای دی ۱۳۹۶ و آبان ۹۸ نیز، همین حاشیه نشینان کارگر و زحمتکش، استخوانبندی اصلی تظاهر کنندگان را تشکیل می دادند که با دلاوری های بسیار در جریان این دو قیام چهره ضد خلقی رژیم را در بویژه شهرهای بزرگ با نثار خون خود هر چه بیشتر افشا کردند.

حراج گذاردن ثروتهای طبیعی، منابع بزرگ مالی حاصل از این ثروتها را بخشا در جهت آتش پیاری در تنور سیاستهای جنگی امپریالیستها در افغانستان و عراق و یمن و سوریه و لبنان صرف کند، تحت سلطه رژیمی که باید در جهت تقویت دار و دسته های مرتجع و وابسته به امپریالیسم در لبنان و فلسطین، سیستم زهیة مسکن مجانی و خدمات اجتماعی رایگان به راه بیاندازد آنها در حالی که بخش بزرگی از مردم زحمتکش خود ایران فاقد سرپناه مناسب و یا هر گونه سرپناهی هستند و برخا به قبرخوابی روی آورده اند، رژیمی که باید سالانه صد ها میلیون دلار برای اداره مراکز مذهبی و اسلامی از شمال آفریقا گرفته تا چین و آمریکای لاتین صرف کند، و رژیمی که موظف است تمامی اعتراضات ماهیتا ضد

سیاست های خانه خراب کن صاحبان سرمایه های جهانی و نهادهای امپریالیستی، سیاستهای کلانی که نتیجه آنها نابودی کشاورزی و دامداری در ایران، گسترش سیستماتیک الگوهای اقتصادی وابسته و انگلی، خصوصی سازی و ... می باشد، در جامعه ما نهادینه شده است. از اینجا می توان فهمید که رژیم جمهوری اسلامی به مثابه قدرت دولتی حافظ نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما به هیچ رو نه می خواهد و نه می تواند کوچکترین گامی برای حل معضل آلونک نشینی و حاشیه نشینی و همه عواقب هولناک آن بردارد. درمان این معضل پیش از هر چیز به وجود رژیمهای مردمی و مناسبات اقتصادی سیاسی ای نیاز دارد که تأمین رفاه و برخوردار ساختن زحمتکشان از مسکن مناسب را هدف خود قرار می دهد. بنابراین، نیازی به تشریح این واقعیت نیست که که موجودیت جمهوری اسلامی درست برعکس، در تخالف با چنان مناسباتی قوام یافته و ادامه می یابد. در نتیجه تحت سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، درمانی برای حل این بیماری در چارچوب نظام وجود ندارد چرا که چاقو دسته خودش را نمی بُرد.

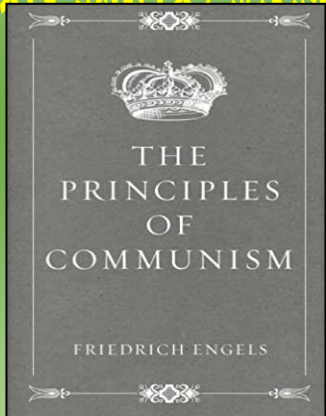
در نظام اقتصادی- سیاسی ظالمانه ای که دولتش موظف است تمامی امکانات و منابع و ثروتهای طبیعی جامعه را در جریان برنامه هایی که سرمایه داران جهانی و قدرتهای امپریالیستی برایش دیکته کرده اند در جهت تحقق نیازهای اقتصادی و سیاسی امپریالیستها به کار اندازد، تحت حاکمیت رژیم وابسته ای که برغم بحران اقتصادی موجود باید با تشدید استثمار کارگران و غارت و به



فردریش انگلس

انقلابات از روی قصد و بمیل انجام نمی گیرد، بلکه در هر زمان و در همه جا نتیجه ضروری اوضاعی است که به هیچوجه با اراده و رهبری یک حزب و یا کلیه طبقات اجتماعی ارتباطی ندارد. کمونیست ها می بینند که تکامل پرولتاریا تقریباً در تمام ممالک متمدن به کمک زور در زیر فشار گذاشته شده است و باین ترتیب برای پیدایش انقلاب از طرف خود مخالفین آنها هم با تمام قوا ابراز فعالیت می شود. اگر به این طریق پرولتاریا که تحت فشار گذاشته شده، بسوی یک انقلاب سوق داده شود، ما کمونیست ها همانطور که امروز با زبان از منافع آن طبقه دفاع می کنیم، آنروز با عمل دفاع خواهیم کرد. **اصول کمونیسم**

**گرامی باد خاطره جهان گستر
فردریک انگلس، اندیشمند کبیر
و پیشوای بزرگ طبقه کارگر در
زادش ۲۸ نوامبر ۱۸۲۰**



THE PRINCIPLES OF COMMUNISM
FRIEDRICH ENGELS

درویشیان نقل قول مستقیم است، از مطلب شما اینگونه به خواننده القاء می گردد که احتمالا این گفتگو سندی ست که در جایی چاپ شده است. من شخصا چنین گفتگویی را در جایی ندیده ام و از آن مطلع نیستم تا بتوانم با مطالعه آن در باره اش اظهار نظر کنم. اما در همین جا باید به شما به عنوان نویسنده مطلب مزبور در سایت "اخبار روز" و خوانندگان آن، تاکید کنم که تنها نکته درستی که در اظهارات شما وجود دارد، این امر است که، من پس از مطالعه آنچه که به نام "شرح حال" خودم از طرف آقای درویشیان به دستم رسید، با صراحت به اطلاع ایشان رساندم که: "این زندگی من نیست". بنابراین، روشن است که من هیچگاه نه به آقای درویشیان و نه به هیچ کس دیگری نگفته ام که کتاب را به سبک "دن آرام" و یا بعد به سبک "پابره ها" بنویسند. روایت ارسال "۲۰۰ سوال" برای من و نوشتن کتاب بر اساس این جوابها نیز صحت ندارد و دروغ محض است و من نمی دانم چنین ادعاهایی از کجا آمده است.

از آنجا که من اطمینان ندارم که آنچه که از قول آقای درویشیان نقل می شود مواضع و اظهارات خود ایشان در رابطه با این کتاب است یا نه، صبر می کنم تا از موضع ایشان مطلع شوم، همان طور که سال های طولانی برای پایان نگارش این زندگی نامه صبر کرده بودم و در آخر به اطلاع ایشان رساندم که دیگر خواهان نوشتن آن (زندگی نامه ام) از طرف آقای درویشیان نیستم...."

متن کامل نوشته رفیق مادر (فاطمه سعیدی شایگان) با عنوان "من تکذیب می کنم" در لینک زیر قابل دسترسی ست:

www.siahkal.com/index/mid%20col/Madar-Shayegan.htm

چریکهای فدایی خلق ایران
۷ دسامبر ۲۰۲۰

من تکذیب می کنم!

آقای باقر پور!

مطلبی که در تاریخ پنجشنبه ۳ آذر ماه ۱۳۸۴ در سایت "اخبار روز" در معرفی کتاب "همیشه مادر" نوشته اید را خواندم. البته شما صراحتاً قید نکرده اید که آیا این کتاب منتشر شده یا نه. از آنجا که از این رمان ظاهراً بعنوان "زندگی نامه" و یا "شرح حال" من نام برده شده و مهمتر آنکه در نوشته شما از قول من مطالبی عنوان شده که حقیقت ندارند، لذا ذکر چند نکته را ضروری می دانم.

در نوشته تان از قول نویسنده کتاب یعنی آقای علی اشرف درویشیان مطرح کرده اید که گویا ایشان در گفتگویی با آقای ناصر زراعتی عنوان کرده است که: "وقتی کار پیاده کردن و نوشتن خاطرات تمام شد" (همین جا تاکید کنم که برغم آنچه که شما نوشته اید، خاطرات من ابتدا روی نوار



توضیح مادر شایگان

در ارتباط با

مطلب

(زندگی و رزم و رنج)

فاطمه سعیدی: "همیشه مادر"،

مندرج در

سایت "اخبار روز"

ضبط و به وسیله رفقای خودم روی کاغذ پیاده شد. سپس متن نوشته در خرداد ماه سال ۱۳۶۱ در اختیار آقای درویشیان قرار گرفت.) از من پرسیده اند که "چطور می خواهید برای بنویسم؟" و من گویا به ایشان جواب داده ام که "داستان مرا به سبک دن آرام بنویس!" (!؟!) بطوری که راوی آن "دانا کل" باشد(!). از قول ایشان اضافه کرده اید که پس از فرستادن متن کتاب، من از آن خوشم نیامده و دوباره برای ایشان "پیغام" داده ام که "نه! حالا دلم می خواهد داستانم را به سبک "پابره ها" یا "زاهاریا" استانکو بنویسم!" (!؟!). در ادامه این روایت توسط شما، باز از قول آقای درویشیان نقل شده: "باور می کنی که من به آن سبک هم نوشتم؟" و اضافه شده که این بار نیز این "سبک" نوشته مورد قبول من قرار نگیرد. چون من خیلی "سختگیر" هستم و به همین دلیل دوباره گفته ام "نه!". مطابق مطلب شما در سایت "اخبار روز"، ظاهراً آقای علی اشرف درویشیان دوباره به من پیشنهاد کرده اند که: "باشد من ۲۰۰ سوال طرح می کنم، برایت می فرستم، به سبک خاطرات صفر خان، شما بیا به این سوالها جواب بده. من همه را عیناً می نویسم..." و نهایتاً در انتهای این روایت، در نوشته شما اینگونه مطرح شده که گویا آقای علی اشرف درویشیان، با توجه به پاسخهای منفی مکرر و سختگیرانه من، یک روایت هم برای خودشان گذارده اند که "آن طور" که "دلشان" می خواهد بنویسند. و با این تاریخچه از قرار، ایشان اکنون دارند روی این رمان کار می کنند.

آقای باقر پور!

من به هیچ وجه از "اشارات مبسوط" آقای علی اشرف درویشیان به شما در مهر ماه ۱۳۸۲ و همچنین محتوای گفتگوی ایشان با آقای ناصر زراعتی در سپتامبر ۲۰۰۳ آگاه نیستم. و نمی دانم که آقای علی اشرف درویشیان راجع به من و این کتاب به شما و یا آقای ناصر زراعتی چه گفته اند. اما با توجه به اینکه نقل قولهای شما از آقای

در ۱۰ آذر ماه (۱۳۹۹) در سایت اخبار روز مطلبی از آقای خسرو باقر پور تحت عنوان علی اشرف درویشیان، زندگی و رزم و رنج فاطمه سعیدی: "همیشه مادر" درج گردید. در انتهای این مطلب، نویسنده مبادرت به درج قسمت کوچکی از رمان منتشر نشده منسوب به زنده یاد درویشیان به نام "همیشه مادر" نموده است.

لازم به یاد آوری ست که همین مطلب در تاریخ پنج شنبه ۳ آذر ماه ۱۳۸۴ - ۲۴ نوامبر ۲۰۰۵ با برخی تغییرات در سایت "اخبار روز" منتشر شده بود یعنی حدود پانزده سال پیش و رفیق مادر پس از دیدن مطلب، متنی را تحت عنوان "من تکذیب می کنم" برای اطلاع عموم منتشر کرد و بر نادرستی مطالب درج شده در آن نوشته در ارتباط با خودش تاکید نمود. لینک تکذیبیه رفیق مادر در پایین این نوشته برای اطلاع علاقه مندان درج شده است. اکنون با چاپ دوباره مطلب آقای باقر پور در سایت اخبار روز، از آنجا که ممکن است این شائبه برای خواننده بوجود آید که گویا رمان همیشه مادر داستان زندگی رفیق مادر است که با توافق خود او توسط زنده یاد علی اشرف درویشیان به نگارش درآمده بخشی از تکذیب نامه رفیق مادر که قاعدتاً آقای باقر پور نمی تواند از وجود آن بی اطلاع باشد را در زیر برای یاد آوری خوانندگانی که نوشته اخیر ایشان در این سایت را دیده اند درج می کنیم و از سایت اخبار روز می خواهیم که طبق عرف موجود، تکذیبیه رفیق مادر (فاطمه سعیدی شایگان) را در این سایت درج کنند.

رفیق مادر در نوشته خود متذکر شده که "در نوشته تان از قول نویسنده کتاب یعنی آقای علی اشرف درویشیان مطرح کرده اید که گویا ایشان در گفتگویی با آقای ناصر زراعتی عنوان کرده است که: "وقتی کار پیاده کردن و نوشتن خاطرات تمام شد" (همین جا تاکید کنم که برغم آنچه که شما نوشته اید، خاطرات من ابتدا روی نوار

جمله آقای درویشیان محققند که با هر "روایتی" و "به میل" خویش کتاب بنویسند. ولی این نیز حق بدیهی من است که بگویم که آنچه که ظاهراً به مثابه "شرح حال" من نوشته شده، "روایت" دیگران از زندگی من است و شرح حال واقعی من نیست.

آقای باقر پور!

موضوع دیگری را هم در رابطه با نوشته شما باید در اینجا مطرح کنم. در نوشته شما از من بعنوان "زنی دلیر" نام برده شده که "هم خود متحمل رنجهای جانگداز فراوان شد و هم چهار فرزند را در کابوسهای محمد رضا شاهی فدای تحقق آمالها و آرزوهای مردم کرد. آرزویی که هنوز که هنوز است چنان خوابی و رویایی انگار سر تعبیری نیکو و به فرجام ندارد". البته دیدگاههای شما برای خودتان محترم هستند، ولی از آنجا که در این اظهار نظر به "زندگی و رزم و رنج" و یا "رنجهای جانگداز" من به عنوان فاکتی برای اثبات دیدگاه

کم که تنها نکته درستی که در اظهارات شما وجود دارد، این امر است که، من پس از مطالعه آنچه که به نام "شرح حال" خودم از طرف آقای درویشیان به دستم رسید، با صراحت به اطلاع ایشان رساندم که: "این زندگی من نیست". بنابراین، روشن است که من هیچگاه نه به آقای درویشیان و نه به هیچ کس دیگری نگفته ام که کتاب را به سبک "دن آرام" و یا بعد به سبک "پابره نه ها" بنویسند. روایت

ضبط و به وسیله رفقای خودم روی کاغذ پیاده شد. سپس متن نوشته در خرداد ماه سال ۱۳۶۱ در اختیار آقای درویشیان قرار گرفت. از من پرسیده اند که "چطور می خواهید برای بنویسم؟" و من گویا به ایشان جواب داده ام که "داستان مرا به سبک دن آرام بنویس!" (!؟!) بطوری که راوی آن "دانای کل" باشد(!). از قول ایشان اضافه کرده اید که پس از فرستادن متن کتاب، من از آن خوشم نیامده و دوباره برای ایشان "پیغام" داده ام که "نه! حالا دلم می خواهد داستانم را به سبک "پابره نه ها"ی زاهاریا استانکو بنویسم!" (!؟!). در ادامه این روایت توسط شما، باز از قول آقای درویشیان نقل شده: "باور می کنی که من به آن سبک هم نوشتم؟" و اضافه شده که این بار نیز این "سبک" نوشته مورد قبول من قرار نگرفت. چون من خیلی "سختگیر" هستم و به همین دلیل دوباره گفته ام "نه!". مطابق مطلب شما در سایت "اخبار روز"، ظاهراً آقای علی اشرف درویشیان دوباره به من پیشنهاد کرده اند که: "باشد من ۲۰۰ سوال طرح می کنم، برای می فرستم، به سبک خاطرات صفر خان، شما بیا به این سوالها جواب بده. من همه را عیناً می نویسم..." و نهایتاً در انتهای این روایت، در نوشته شما اینگونه مطرح شده که گویا آقای علی اشرف درویشیان، با توجه به پاسخهای منفی مکرر و سختگیرانه من، یک روایت هم برای خودشان گذارده اند که "آن طور" که "دلشان" می خواهد بنویسند. و با این تاریخچه از قرار، ایشان اکنون دارند روی این رمان کار می کنند.

آقای باقر پور!

من به هیچ وجه از "اشارات مبسوط" آقای علی اشرف درویشیان به شما در مهر ماه ۱۳۸۲ و همچنین محتوای گفتگوی ایشان با آقای ناصر زراعتی در سپتامبر ۲۰۰۳ آگاه نیستم. و نمی دانم که آقای علی اشرف درویشیان راجع به من و این کتاب به شما و یا آقای ناصر زراعتی چه گفته اند. اما با توجه به اینکه نقل قولهای شما از آقای درویشیان نقل قول مستقیم است، از مطلب شما اینگونه به خواننده القا می گردد که احتمالاً این گفتگو سندی ست که در جایی چاپ شده است. من شخصا چنین گفتگویی را در جایی ندیده ام و از آن مطلع نیستم تا بتوانم با مطالعه آن در باره اش اظهار نظر کنم. اما در همین جا باید به شما به عنوان نویسنده مطلب مزبور در سایت "اخبار روز" و خوانندگان آن، تاکید



ارسال "۲۰۰ سوال" برای من و نوشتن کتاب بر اساس این جوابها نیز صحت ندارد و دروغ محض است و من نمی دانم چنین ادعاهایی از کجا آمده است.

از آنجا که من اطمینان ندارم که آنچه که از قول آقای درویشیان نقل می شود مواضع و اظهارات خود ایشان در رابطه با این کتاب است یا نه، صبر می کنم تا از موضع ایشان مطلع شوم، همان طور که سالهای طولانی برای پایان نگارش این زندگی نامه صبر کرده بودم و در آخر به اطلاع ایشان رساندم که دیگر خواهان نوشتن آن (زندگی نامه ام) از طرف آقای درویشیان نیستم.

شما به قول خودتان "بخشی از این رمان" را تحت عنوان "همیشه مادر، علی اشرف درویشیان"، در ادامه مطلب خود در "اخبار روز"، نقل کرده اید. برای من روشن نیست که منبع نقل شما از کجاست؟ آیا چنین رمانی در ایران چاپ و منتشر شده و به همین دلیل در اختیار شماست؟ یا شما رمانی را که هنوز چاپ نشده، از روابط خاصی بدست آورده و مبادرت به چاپ گوشه ای از آن کرده اید؟ که در این صورت من نمی دانم که آیا نویسنده رمان مذکور نیز با این سبک کار موافق است یا نه؟ در هر حال من (به عنوان کسی که موضوع کتاب فوق گردیده) مجبورم بار دیگر همان جمله ای که قبلاً گفته بودم را تکرار کرده و با قاطعیت بگویم که "این زندگی من نیست". بدون شک هر نویسنده ای و از

های غلط و نتیجه گیریهای باز هم غلط تر شما استناد شده است، لازم است تاکید کنم که جنایات و تبهکاریهای رژیم سرکوبگر شاه، نه "کابوس"ی در خواب بلکه واقعیاتی بودند که نسلی از انقلابیون و کمونیستها برای ریشه کن کردن آنها به پا خاستند و با تحمل "رنجهای جانگداز" در این جهت حرکت کرده و نهایتاً به همت توده های مبارز که به صحنه آمده بودند، آن رژیم سرپا جنایت را برافکندند. درست است که با برافتادن رژیم شاه "آمالها و آرزوهای" مردم ما تحقق نیافت، اما، حقیقت این است که هر چه در زندگی امروز مردم ما، خوب و نیکو ست، نتیجه مبارزات گذشته می باشد. بنظر می رسد که شما با یکجانبه نگری و مطلق کردن بخشی از واقعیت، اینگونه جلوه می دهید که "تحقق آمالها و آرزوهای مردم"، "خوابی و رویایی"ست که انگار "فرجام" ندارد. اما باید بدانید که کسانی که با هر نیتی، با استناد به شرح حال انقلابیون و مبارزین، می کوشند مبارزات و آرمانها و آرزوهای مردم ما- که این همه برای تحقق شان فداکاری و جانفشانی شده- را "بی فرجام" جلوه دهند، متأسفانه نشان می دهند که نمی توانند در این زمینه از مواضع رژیمهای شاهنشاهی و اسلامی پا را فراتر بگذارند.

با احترام

فاطمه سعیدی (شایگان)

۲۰۰۵/۱۱/۲۸

آمریکای جنوبی است. چه گوارا در آن زمان توضیح داد که جو حاکم بر کلمبیا متشنج بوده، شورش در مناطق روستایی در حال گسترش و ارتش در سرکوب آنها ناتوان می باشد. او نوشت که ظاهراً انقلابی در کلمبیا در راه است. چه گوارا با این سخنان تاریخی خود، بر واقعیت های جاری بر این کشور انگشت گذاشت. آنچه که او پیش بینی کرد، در سال ۱۹۶۴ شروع شد.

هرچند که نمیتوان تاریخ مشخصی را به عنوان زمان تشکیل "فارک" نام برد، اما تشکیل "فارک" برمیگردد به نیمه اول دهه ۱۹۶۰ و بخصوص در اوایل سال ۱۹۶۴ که دولت کلمبیا با حمایت امپریالیسم آمریکا برای نابودی یک گروه کوچک مارکسیست که برای آزادی و استقلال کلمبیا با رژیم حاکم مبارزه میکرد، درگیر تلاشهای ناموفق بسیاری شد. بسیاری از اعضای آن گروه مارکسیست که موفق به فرار از چنگال دشمن شدند، پس از مدتی اعضای اولیه یک گروه چریکی-کمونیستی به نام "فارک" شدند که نفوذ آن در طول دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در مناطق روستایی هر چه بیشتر افزایش یافت.

شرایط اقتصادی-سیاسی-اجتماعی و جغرافیایی کلمبیا (خصوصیاتی که ریشه در تاریخ استعمار اسپانیا از اوایل قرن شانزدهم دارد) به گسترش و دوام طولانی و بیش از ۵۰ ساله جنبش مسلحانه کمک کرد. یکی از این دلایل، استثمار شدید دهقانان در مناطق خان نشین دور از شهرها بود. رژیم حاکم بر کلمبیا که حتی قادر به انجام ناچیزترین اصلاحات ارضی نبود، به مناسبات استثمار در مناطق روستایی دوام میبخشید و دهقانان فقیر و بی پناه که از ستمهای بیشمار زمینداران جانیاتکار به مناطق دورافتاده و خارج از دسترس نیروهای سرکوب دولتی و خان ها فرار میکردند، برای مبارزه با دشمنانشان به گروه های چریکی می پیوستند. در آن زمان بود که تشکیل منطقه ای آزاد شده به نام "مارکتالیا" به واقعه ای تاریخی در مبارزات دهقانان تبدیل شد. (۳)

ارتش کلمبیا در ۲۷ ماه مه ۱۹۶۴ حملات وحشیانه ای را به "مارکتالیا" سازماندهی کرد. حدود یک ماه پس از آن حمله، چریک های "مارکتالیا" با رزمندگان مناطق آزاد شده دیگر ملاقات کردند و خود را در آنچه که اولین "کنفرانس" چریکها نامیده شد، سازماندهی و متحد کردند. در طی این کنفرانس که حدود ۳۵۰ چریک در آن شرکت داشتند، مبارزین، خود را به نام "جبهه جنوب" تغییر داده و متحد شدند. آنها اصلاحات ارضی و ایجاد شرایط بهتر برای روستائیان و دفاع از آنان در مقابل نیروهای سرکوب دولتی را در دستور



در کلمبیا چه می گذرد؟

"نگاهی به سرانجام مذاکرات "فارک" با دولت کلمبیا"

یکی از روشهای افزودن بر تجربیات و اندوخته های مبارزاتی طبقه کارگر جهانی، بررسی پیروزیها و شکست های جنبشهای انقلابی در کشورهای مختلف است. بررسی تاریخی مبارزات مسلحانه گروه "فارک" (۱) در کلمبیا (که در ابتدا یک گروه انقلابی مسلح بود اما بعدها به دلایل مختلف، استحاله یافته و طی پروسه صلح با دولت در سال ۲۰۱۷ تن به خلع سلاح داد و عملاً به کارگران و دهقانان انقلابی خیانت کرد) میتواند حاوی درسهای مبارزاتی و تئوریک متعددی برای طبقه کارگر آگاه جهان باشد. همچنین، آگاهی بر نقش مهم امپریالیسم آمریکا و دخالتهای آن در سرنوشت مردم منطقه و کلمبیا میتواند چهره دشمن اصلی طبقه کارگر و توده های مردم جهان و راه مبارزه واقعی با آن را در پرتو این تجربه به روشنی نشان دهد.

امپریالیسم آمریکا در بیش از یک قرن گذشته با تهدید و توسل به حملات نظامی و کودتا، امیال و منافع طبقه حاکم بر آمریکا را در کشورهای آمریکای جنوبی برآورده کرده است. (۲) بالاترین سطح نابرابری های اقتصادی-اجتماعی در مقایسه با دیگر مناطق جهان و دیکتاتورهای عربان و سرکوب نظامی علیه توده های مردم معترض نه تنها در کلمبیا، بلکه در شیلی، اکوادور، هندوراس و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی نتیجه این ستم و غارت امپریالیستی است.

در ۱۹۵۲ که چه گوارا سوار بر موتورسیکلت از میان کوه ها و دره های رشته کوه "آند" عبور میکرد، گفت کشور کلمبیا که روی کاغذ، قدیمی ترین کشور دموکراتیک در آمریکای لاتین خوانده شده، در واقعیت دیکتاتورترین کشور در

کلمبیا برغم تبلیغات وسیع در رابطه با صلح دولت با "نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا" هر روز شاهد اعتراضات و تظاهرات گسترده کارگران، دهقانان، دانشجویان، زنان، بومیان و ... در شهر و روستا علیه سیاستهای اقتصادی-اجتماعی ضدکارگری رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم می باشد. از آنجا که پروسه صلح بین فارک و دولت کلمبیا در گذر زمان نشان داده که هیچ دستاورد مثبتی برای بهبود شرایط زندگی توده ها در برنداشته و حتی باعث شده که نیرو های سابق فارک یعنی هزاران زن و مرد بدون حتی حداقل امکانات بهداشتی، در پایگاه های سابق خود اما تحت کنترل نیروهای مسلح ارتش به واقع زندانی شده و شرایط زندگی خیلی سختی بر آنها تحمیل گردد. به خصوص که آنها، هم در معرض یورش دائم شبه نظامیان جانیاتکار وابسته به سرمایه داران و دولت قرار دارند و هم باید با دست خالی با اپیدمی کرونا مبارزه کنند. آنها در شرایطی که با توجه به کمبود مواد غذایی مفوی، فقدان امکانات درمانی و حتی ماسک و صابون و آب آشامیدنی سالم و سیستم فاضلاب و ... که برای پیشگیری و درمان حیاتی هستند، شدیداً در معرض ابتلا به کرونا می باشند.

در شرایطی که به دلیل خیانت رهبران فارک و تن دادن به خلع سلاح و در واقع سیاست تسلیم، چشم انداز پیروزی پشت ابرهای خیانت و جنایت پنهان گشته، اما با این همه خبر می رسد که برخی از نیروهای سابق "فارک" اسلحه ها را زمین نگذاشته و در حال گشودن جبهه های جدیدی در نبرد با ارتش ضد خلقی و تلاش برای ایجاد مناطق آزاد شده جدیدی هستند. تجربه کلمبیا و آنچه که در پروسه صلح کذایی اتفاق افتاده ضروری می سازد تا نگاهی هر چند کوتاه به رویدادهای جاری در کلمبیا بیاندازیم.

ابتدا عاملین اصلی ۵۲ سال جنگ داخلی و کشتار بی گناهان بودند) خواهد شد. ماهیت استعمارگر و سرکوبگر امپریالیسم و مزدورانش هیچ گاه عوض نخواهد شد، حتی پس از تسلیم! این یکی از درسهای رویدادهای "صلح" در کلمبیاست.

"فارک" در چه شرایطی رشد کرد؟

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، رشد آگاهی طبقاتی و سکولاریسم از یکطرف و تشدید دیکتاتوری و سرکوب آزادیهای سیاسی- اجتماعی توسط دیکتاتوری حاکم از طرف دیگر، منجر به تشدید جنبشهای اجتماعی شد. در چنین شرایطی بود که جنبشهای اجتماعی و بر بستر آنها مبارزه مسلحانه انقلابی رشد کردند. "فارک" نیز که پس از تشکیل "جمهوری مارکتالیا" توانسته بود در چهار استان، صفوف خود در میان توده ها را گسترش داده و حمایت دهقانان را در اواسط دهه ۱۹۶۰ و اواخر دهه ۱۹۷۰ جذب کند، در دهه ۱۹۸۰ رشد هر چه بیشتری نمود تا جایی که حضورش در تقریباً یک پنجم نواحی کلمبیا مشاهده میشد. اما بیشترین رشد "فارک" در دهه ۱۹۹۰ بود، یکی از دلایل اصلی رشد "فارک" در دهه ۱۹۹۰ (یعنی حتی بعد از فروپاشی شوروی و اردوگاه باصطلاح سوسیالیستی) افزایش سیاستهای اقتصادی-اجتماعی ضدکارگری دولت وقت کلمبیا و افزایش سرکوب دهقانان و کارگران و توده های مردم بود.

در مقابله با رشد سریع فارک بود که "خولیو سزار توربای" رئیس جمهور کلمبیا (از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۲) قانونی را به نام "قانون ضد شورش" به تصویب رساند که در پیگیری، بازداشت و شکنجه و اعدام چریکها و افراد مشکوک به همکاری با چریکها، آزادی زیادی به نیروهای دولتی میداد. این روش مقابله دولت با "فارک"، به حمایت بیشتر توده های مردم از "فارک" به عنوان ارتش خلق که با رژیم فاسد و تبهکار مبارزه میکرد، منجر شد.

دولت کلمبیا و امپریالیستها از شیوه های دیگری نیز برای تخریب "فارک" استفاده کردند. "فارک" در سالهای رشد و گسترش خود، مورد حملات سوء تبلیغاتی دشمنانش قرار گرفت. عمال دولتی و غیردولتی بورژوازی، از نیروهای راست گرفته تا شبه-چپ ها، از رسانه های دولتی گرفته تا وب سایتهای "خود متری خوانده" به انتشار شایعه دست داشتن "فارک" در تولید و قاچاق مواد مخدر پرداختند. دولت از "فارک" به عنوان یک کارتل مواد مخدر و از رهبران آن به عنوان قاچاقچی نام میبرد. هیچ جنبش اجتماعی-سیاسی در آمریکای لاتین به اندازه "فارک" قربانی این رویه تبلیغات دروغین نشده است. شاید همین حملات گسترده بی پایه و اساس دشمن، خود نشانه فضیلت و محبوبیت "فارک" در میان زحمتکشان کلمبیا بود. دولت آمریکا با به

پروسه خلق سلاح "فارک" که از جوانی، یادآور خلق سلاح "ارتش خلق نپال" است که حاصل رشد سیاستهای سازشکارانه و سرانجام خیانت و همکاری "پراچاندا" (رهبر ارتش خلق نپال) با امپریالیسم آمریکا بود. اولین مراسم رسمی خلق سلاح "فارک" در ۲۷ ژوئن ۲۰۱۷ با حضور "سانتوس" (رئیس جمهور کلمبیا)، نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد، رئیس هیئت سازمان ملل در کلمبیا، ژان آرنو و "رودریگو لوندو" معروف به "تیموچنکو" از فارک به شکل تسلیم تشریفاتی سلاح در اردوگاه "مستاس" انجام شد. در آن مراسم، بازرسان سازمان ملل دریافت یک کانتینر پر از تفنگ را به عنوان یک عمل نمادین تأیید کردند. پس از آن، همه سلاحهای "فارک" جمع آوری و شمارش شد.

استفاده قرار گیرند. "سانتوس" در جولای ۲۰۱۷ آخرین فرمان عفو عمومی ادعایی اعضای "فارک" را که مجموعاً ۶۰۰۵ (شش هزار و پنج) نفر را پوشش می داد، امضاء کرد. این در حالی بود که بسیاری از آنان هنوز در زندان به سر می بردند. بیش از ۱۴۰۰ نفر از این زندانیان در اعتراض به عدم آزادی خود (برخلاف آنچه که در معاهده صلح و همچنین در قانون عفو عمومی به آنها وعده داده شده بود) دست به اعتصاب غذا زدند. در مواجهه با اعتصاب غذای این زندانیان، نمایندگان سازمان ملل متحد برای پنهان کردن نقش خود در این ماجرا، دولت کلمبیا را به زیرپا گذاشتن معاهده صلح و "آزاد نکردن اعضای زندانی فارک و عدم محافظت از جان چریک های خلق سلاح شده" متهم کردند. دولت کلمبیا نه تنها تعهداتی که در رابطه با حفظ جان اعضای خلق سلاح شده "فارک" تقبل کرده بود را انجام نداد، بلکه خود نیز باعث افزایش ناامنی و ترور ده ها نفر از آنها و فعالین اجتماعی (مانند رهبران بومیان) توسط شبه نظامیان مزدور شد. اعضای خلق سلاح شده "فارک" و خانواده هایشان که در پایگاه های سابق خود در شرایط بسیار ناگوار و بدون هیچ نوع امنیتی زندانی شده اند، دائماً در معرض خطر ترور توسط شبه نظامیان هستند. گروه های شبه نظامی با استفاده از خلأ ناشی از خلق سلاح "فارک"، بسیاری از مناطقی را که "فارک" قبلاً تحت کنترل داشت را تصرف کرده و به جنایات بیشماری علیه دهقانان بیگناه دست زده اند. هرچند که بعید نیست که نیروهایی در درون "فارک" به تسلیح و بازسازی انقلابی دو باره بپردازند، اما اگر هم چنین اتفاقی نیفتد و خلق سلاح "فارک" برای همیشه به نقش آن در جنگ داخلی ۵۲ ساله کلمبیا پایان دهد، هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم توافقنامه صلح مزبور موجب پایان دادن به جنگ داخلی و کشتار کارگران و زحمتکشان کلمبیا توسط ارتش و شبه نظامیان (که از

کار خود قرار دادند. "جبهه جنوب" در دومین کنفرانس چریکی در ماه مه ۱۹۶۶ با برشمردن تغییرات استراتژیک در اهداف تشکیلاتشان، با نام جدید "فارک" اعلام موجودیت کرد. یکی از تغییراتی که در اهداف خود داده بودند، این بود که از آن پس به جای فقط دفاع از روستائیان در برابر حملات ارتش دولتی، حملات چریکی علیه دشمن را نیز سازماندهی کرده و به روستائیان نیز خدمات آموزشی، پزشکی و تعلیم نظامی و ... غیره ارائه خواهند داد.

اما چرا "فارک" که یکی از قدیمی ترین گروه انقلابی مسلح جهان بود، پس از ۵۲ سال مبارزه علیه رژیم حاکم بر کلمبیا و امپریالیستهای حامی آنها، نیروهای خود را در سال ۲۰۱۷ (طی پروسه مذاکرات صلح با دولت کلمبیا) خلق سلاح کرد؟

برای یافتن این پاسخ باید در ابتدا نگاهی بیندازیم به پروسه خلق سلاح "فارک" که از جوانی، یادآور خلق سلاح "ارتش خلق نپال" است که حاصل رشد سیاستهای سازشکارانه و سرانجام خیانت و همکاری "پراچاندا" (رهبر ارتش خلق نپال) با امپریالیسم آمریکا بود. اولین مراسم رسمی خلق سلاح "فارک" در ۲۷ ژوئن ۲۰۱۷ با حضور "سانتوس" (رئیس جمهور کلمبیا)، نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد، رئیس هیئت سازمان ملل در کلمبیا، ژان آرنو (Jean Arnault) و "رودریگو لوندو" (Rodrigo Londoño) معروف به "تیموچنکو" (Timochenko، رهبر "فارک") به شکل تسلیم تشریفاتی سلاح در اردوگاه "مستاس" (Mesetas) انجام شد. در آن مراسم، بازرسان سازمان ملل دریافت یک کانتینر پر از تفنگ را به عنوان یک عمل نمادین تأیید کردند. پس از آن، همه سلاحهای "فارک" جمع آوری و شمارش شد. "تیموچنکو" (با به نمایش گذاردن نخوت و تسلیم طلبی آشکار، فرمان پایان مبارزه انقلابی در بالاترین شکلش علیه دشمنان کارگران و زحمتکشان را اعلام کرد، آن هم در شرایطی که امپریالیسم خونخوار بیش از پیش به جان فرودستان جهان افتاده است)، او خطاب به چریکهای حاضر در اردوگاه فریاد زد: "خداحافظ اسلحه! خداحافظ جنگ!"

بعد از آن تشریفات نمایشی، چریک هایی که هنوز دستگیر نشده بودند، به اردوگاه های موقتی که به منظور خلق سلاح تأسیس شده بودند، منتقل شده و سلاح خود را تحویل دادند. در ابتدا آن دسته از پایگاه هایی که داوطلبانه ثبت نام کرده بودند، خلق سلاح شدند و سپس ارتش و پلیس برای بازیابی سلاح به مخفیگاه ها یورش بردند. طبق گزارش رسانه ها، سلاح های داوطلبانه جمع آوری شده (حدود ۷۱۳۲ اسلحه) به خارج از کلمبیا فرستاده شدند. تعدادی از آنها ذوب شده و قرار است برای ساخت بناهای تاریخی مورد

تا بتوانند انعام تعیین شده توسط وزارت دفاع آمریکا در چهارچوب "طرح کلمبیا" را دریافت کنند.

نقش زمینداران و مسئولین دولتی در تولید و قاچاق مواد مخدر بطور طبیعی به رشد فساد در سیستم حکومتی کلمبیا منجر گردید و باعث مشروعیت زدایی از طبقه حاکم و سیستم سیاسی اش شد. بخصوص وقتی که در سال ۱۹۹۴ "سامپر" (Samper) رئیس جمهور وقت متهم به دریافت کمکهای مالی از کارتلهای مواد مخدر در جریان مبارزات انتخاباتی خود شد. و هر چه بیشتر روشن شد که نفوذ کارتلهای مواد مخدر در سیستم حکومتی منجر به افزایش جنایات عمال رژیم علیه توده های مردم شده است این امر بحران مشروعیت رژیم را عمیق تر کرد. همانطور که در حکومت های دیکتاتوری امری عادی است، جنایت و کشتار توسط عمال طبقه حاکم، مکانیزم اصلی حل منازعات سیاسی، اجتماعی، خصوصی و جمعی شد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ نفوذ و قدرت "فارک" بسیار گسترده شد. پاسخ طبقه حاکم کلمبیا به ارتقای "فارک"، در کنار مقابله و ترور و سرکوب، تلاش برای پاسیو کردن آن از طریق ادغام آن در سیاست رسمی کشور بود. (۴)

در ماه مه سال ۱۹۸۴ "معاهده صلح اوریبه" بین "فارک" و دولت منعقد شد. (۵)

بر اساس این معاهده، آتش بس دوجانبه از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ ایجاد شد و به "فارک" و "حزب کمونیست کلمبیا" اجازه شرکت در سیاست رسمی کشور داده شد. آنها در سال ۱۹۸۵ یک حزب سیاسی رسمی را به نام اتحادیه میهنی (UP - Union Patriótica) ایجاد کردند که در انتخابات ۱۹۸۶ قادر به کسب ۳۵۰ کرسی شوراهای محلی، ۹ کرسی مجلس و ۶ کرسی سنا شد. اما بخشهای قدرتمندی در طبقه حاکم کلمبیا همیشه وجود داشته و دارد که مخالف معامله با "فارک" هستند و ترجیح میدهند که همه اعضای "فارک" را در جا نابود کنند. آنها در دهه ۱۹۸۰ نیروهای شبه نظامی جنایتکار را به جان هزاران نفر از طرفداران "فارک" در حزب قانونی "اتحادیه میهنی" انداختند. بیش از ۳۰۰۰ نفر از اعضای "اتحادیه میهنی" به دست ارتش کلمبیا و گروه های شبه نظامی تحت حمایت آمریکا و کارتلهای مواد مخدر قتل عام شدند. طبقه حاکم بر کلمبیا برخلاف وعده هایی که در معاهده صلح داده شده بود، از فعالیت سیاسی آزادانه اعضای "فارک" جلوگیری کردند. بر اساس معاهده صلح، نیروهای

پرداخت شد. "طرح کلمبیا" که در زمان دولت کلینتون در سال ۱۹۹۸ تهیه و در زمان بوش اجرا شد، به بخشی از تلاش های "ضد تروریسم" آمریکا پس از حمله ۱۱ سپتامبر تبدیل شد. این طرح سپس در چهارچوب طرح "ابتکاری منطقه آند" (Andean Regional Initiative) با هدف حمایت نظامی از اکوادور، ونزوئلا، پرو، بولیوی، برزیل و پاناما گسترش یافت.



آمریکا از طریق اجرای "طرح کلمبیا" مبارزه علیه "فارک" را (تحت پوشش فریبکارانه "مبارزه با مواد مخدر") شدت بخشید. ارتش و دیگر نیروهای مسلح دولت کلمبیا که بر اساس رهنمودهای اربابشان، امپریالیسم آمریکا، دستگیری نیروهای انقلابی "فارک" را بی فایده میدانستند، فقط به شکار و کشتار انقلابیون میپرداختند. ویلیام براونفیلد (William Brownfield, سفیر آمریکا در کلمبیا در سال ۲۰۰۹ "طرح کلمبیا" را "موفقیت آمیزترین" طرح های آمریکا در طول سه دهه پیش از آن خواند. ادامه کمکهای مستقیم ارتش آمریکا به نیروهای شبه نظامی جنایتکار، منجر به تقویت پی سابقه شبه نظامیان (که به "گروه های مرگ" مشهور شده بودند) گشت. در آن دوره سازمان "سیا" با کمک دیگر دستگاه های جاسوسی آمریکا یک برنامه ترور هدفمند را علیه "فارک" به پیش میبرد. آنها با استفاده از "بمب های هوشمند"ی که با جی.پی.اس هدایت میشدند، رهبران "فارک" (که در لیست تروریستی آمریکا قرار داده شده بودند) را به قتل میرساندند. هزاران دهقان و کارگر بی گناه نیز در چهارچوب برنامه جنایتکارانه دیگری به نام "طرح مثبت کاذب" توسط نیروهای نظامی و شبه نظامی تحت حمایت آمریکا به قتل رسیدند. "طرح مثبت کاذب" به این معنا است که گروه های شبه نظامی، وقتی که دستشان به چریکهای "فارک" نمیرسید، افراد غیرنظامی را می ربودند، به آنها لباس چریکی میپوشاندند و به طور جمعی به عنوان اعضای "فارک" اعدامشان میکردند

راه انداختن تبلیغات دروغین علیه "فارک"، تلاش کرد که مداخلات نظامی خود در کلمبیا را به اسم مبارزه با قاچاق مواد مخدر توجیه کند. در حالیکه همه می دانند که اولاً تولید مواد مخدر توسط کشاورزان فقیر و گرسنه ای که در شرایط تحمیل شده توسط امپریالیستها و دولت کلمبیا و در شرایط عدم وجود یک سیستم اقتصادی اجتماعی مردمی در وضعیتی قرار داده شده اند که برای جلوگیری از نابودی خود و خانواده هایشان چاره ای جز کشت مواد مخدر ندارند، صورت می گیرد (نظیر وضعیت تولید مواد مخدر در افغانستان) و ثانیاً قاچاق مواد مخدر نه توسط "فارک"، بلکه با سازماندهی و اطلاع و همکاری دولت و ارتش کلمبیا و امپریالیسم آمریکا و توسط خود آنها و کارتل ها و گروه های مافیایی شبه نظامی وابسته به آنها و حتی سازمان سیا انجام می شد. واقعیت این است که جایگزین نمودن تولید "کوکو" با تولیدات زراعی دیگر در مناطق آزادشده، در شرایطی که جوامع روستایی کلمبیا در اثر سیاست های مخرب دولت توسط زمینداران و توزیع کنندگان مواد مخدر مورد سواستفاده قرار میگرفتند، به امکاناتی نیاز دارد که یک نیروی مسلح انقلابی باید در جهت آن حرکت کند. یکی از اهداف دراز مدت مبارزین انقلابی کلمبیا از بین بردن تولید و قاچاق مواد مخدر، از طریق نابود کردن رژیم حاکم و قطع تسلط امپریالیستها و کارتلهای بین المللی مواد مخدر در آن کشور است.

تولید مواد مخدر توسط کارتلهای مافیایی از اواخر دهه ۱۹۷۰ در کلمبیا افزایش یافت. در دهه ۱۹۹۰ نیز رشد چشمگیری در تولید کوکاکین (به دلیل کاهش آن در بولیوی و پرو) در کلمبیا اتفاق افتاد و کارتل های مواد مخدر که وابسته به طبقه حاکم بودند، توسعه یافتند. زمینداران بزرگ که اکنون به تولیدکنندگان کوکائین تبدیل شده بودند، گروه های شبه نظامی ایجاد کردند که از دهه ۱۹۸۰ تا دهه ۲۰۰۰ تا آنجا که توانستند برای نابودی "فارک" تلاش کردند. در این راستا، دولت آمریکا در سال ۱۹۹۷، "فارک" را در لیست گروه های تروریستی قرار داد و در سال ۲۰۰۰ یکی دیگر از طرح های دخالت نظامی خود در آن کشور را تحت عنوان "طرح کلمبیا" آغاز کرد، که در چهارچوب آن حدود ۱۰ میلیارد دلار کمک مالی و نظامی برای مسلح کردن و آموزش نیروهای شبه نظامی برای جنگ علیه چریکهای "فارک"، به دولت کلمبیا و گروه های شبه نظامی

عمده ای از توده های مردم کلمبیا معتقدند که توافقنامه صلحی که توسط دولت منغور (Juan Manuel Santos) "سانتوس" و رهبران بی اعتبار شده "فارک" با کمک دولتهای آمریکا، کوبا و ونزوئلا تهیه شده، توانایی حل بحرانهای عمیق اقتصادی-اجتماعی گریبانگیر کارگران و زحمتکشان کلمبیا را نخواهد داشت. درخواستهای دولت و حامیان آن در آمریکا و اروپا برای "صلح"، ربطی به صلح نداشته و فقط برای پنهان کردن هدف واقعی همه پرسی بود. سرمایه داری بخصوص در کلمبیا با بحرانهای شدیدی روبرو بود. نرخ سود سرمایه گذاری های خارجی در کلمبیا از ۱۲ درصد در سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ به ۴ درصد در سال ۲۰۱۵ کاهش یافته بود، به ویژه به دلیل کاهش قیمت کالاهای کل سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی ۲۶ درصد کاهش یافته بودند. تورم منجر به کاهش حقوق واقعی شده بود، بیکاری افزایش یافته و بدهی های عمومی به ۴۵٪ از تولید ناخالص ملی رسیده بود.

یکی از بزرگترین عوامل تشدید بحرانهای اقتصادی- سیاسی گریبانگیر نظام در کلمبیا وابستگی به امپریالیسم و مبارزات انقلابی توده ها و وجود جنبش مسلحانه در این کشور بود. در چنان شرایطی، قرارداد صلح پوششی سیاسی برای پنهان کردن سیاستهای ریاضت اقتصادی، نظامی گری و وخیم تر شدن بحران اجتماعی (نشانه های ضعف سیاسی و اقتصادی) بود. دولت طبق قانون اساسی ملزم به برگزاری همه پرسی نبود، اما تصور میکرد که رای "مثبت"، مشروعیت سیاسی لازم برای انجام برنامه های نظامیگری و رفرمهای اقتصادی-اجتماعی ضدکارگری شدیدیتر را فراهم می کند. اما تحریم انتخابات و رای منفی اکثریت رای دهندگان، هر دو نشان دادند که دیکتاتوری حاکم و رهبران استحاله یافته و فریب خورده "فارک" با جامعه ای آگاه طرف هستند و استفاده از معاهده صلح برای مشروعیت بخشیدن به یورش طبقه حاکم علیه حقوق اقتصادی اجتماعی کارگران و زحمتکشان، کارایی ندارد.

دولت به رای منفی مردم توجهی نکرد، و "سانتوز" اعلام کرد که علیرغم مخالفت اکثریت رای دهندگان، مذاکرات صلح را ادامه خواهد داد. عکس العمل رسانه های امپریالیستی به رای منفی همه پرسی، نشان داد که هدف اصلی مذاکرات "صلح" چه بوده است. به عنوان مثال "فایننشال تایمز" در آن زمان در رابطه با نتیجه رفراندوم و نگرانی خود به عنوان نماینده امپریالیستها نوشت که "این شکست سیاسی میتواند شانس تصویب اصلاحات مالیاتی و کاهش هزینه های عمومی توسط دولت را کاهش دهد" یعنی رای منفی به قرارداد صلح منجر به بدتر شدن

بخشهای قدرتمندی در طبقه حاکم کلمبیا مخالف معامله با "فارک" هستند و ترجیح میدهند که همه اعضای "فارک" را نابود کنند. آنها در دهه ۱۹۸۰ نیروهای شبه نظامی چنایتکار را به جان هزاران نفر از طرفداران "فارک" در حزب قانونی "اتحادیه میهنی" انداختند. بیش از ۲۰۰۰ نفر از اعضای "اتحادیه میهنی" به دست ارتش کلمبیا و گروه های شبه نظامی تحت حمایت آمریکا و کارتلهای مواد مخدر قتل عام شدند. طبقه حاکم کلمبیا برخلاف وعده های معاهده صلح، از فعالیت سیاسی آزادانه اعضای "فارک" جلوگیری کردند. بر اساس معاهده صلح، نیروهای فارک مجاز بودند که در انتخابات کاندید شوند، اما اگر دادگاه حکم بازداشت آنها را صادر کند، مشارکت آنها در سیاست رسمی کشور متوقف میشود.

شناخته شد. اما در فقدان مکانیسمهای سیاسی-اجتماعی واقعا دموکراتیک، بسیاری از آن اصلاحات از طریق قوانین بعدی و واقعیت سلطه وحشیانه دیکتاتوری، نقض و یا محدود شدند و به موازات این روند، سیاست استفاده طبقه حاکم از ابزار مرگبار نیروهای شبه نظامی چنایتکار علیه نیروهای مردمی گسترش یافت و "وارلوارو ثوریه" نیز که در سال ۲۰۰۲ رئیس جمهور شد، اجرای "طرح کلمبیا" را که شامل قتل عام نیروهای "فارک" و ممنوع کردن فعالیت "اتحادیه میهنی" میشد، ادامه داد.

سرانجام در آگوست ۲۰۱۶ معاهده صلح جدیدی میان دولت کلمبیا و "فارک" در هاوانا امضا شد که بر روی کاغذ، شامل عفو عمومی و تضمین امنیت جانی و مالی نیروهای "فارک" و اختصاص حداقل ۱۰ کرسی در مجلس قانونگذاری برای آنها در ازای تحویل سلاح هایشان به پایگاه های سازمان ملل در کلمبیا بود. قرارداد صلح مزبور همچنین شامل تضمین سرمایه گذاری دولتی در زمینه های آموزش و پرورش، بهداشت و زیرساخت ها در مناطق روستایی آسیب دیده در جنگ داخلی، جبران خسارت برای قربانیان، کمک هزینه و همچنین ایجاد مناطق امن برای چریک های خلع سلاح شده، و کمک هزینه های دولتی به کشاورزان برای جایگزین کردن محصولات مخدر با محصولات کشاورزی غذایی بود. این معاهده در یک رفراندوم عمومی در روز یکشنبه دوم اکتبر ۲۰۱۶ به رای مردم سپرده شد. تعداد شرکت کنندگان در رفراندوم ۱۳ میلیون نفر (۳۷ درصد واجدین شرایط) بود که ۵۰٫۲ درصد رای منفی و ۴۹٫۸ درصد رای مثبت دادند. معمولاً در انتخابات ریاست جمهوری در کلمبیا حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد شرکت میکنند. عامل اصلی تحریم رفراندوم توسط اکثریت جامعه، این بود که بخش

فارک مجاز بودند که در انتخابات کاندید شوند، اما اگر دادگاه حکم بازداشت آنها را صادر کند، مشارکت آنها در سیاست رسمی کشور متوقف میشود. "رودریگو ریورا" کمیسر صلح کلمبیا در این رابطه اعلام کرده است که "مشارکت سیاسی در توافقنامه صلح تضمین شده است، اما بی قید و شرط نیست." (Rodrigo Rivera)

خود این واقعیات عینی روشن کرد که مذاکره ای با این شرایط، نه تنها باعث تعمیق مبارزه طبقاتی نشده و به نفع توده های تحت ستم نیست بلکه بازی در بساطی ست که استثمارگران با هدف ضربه زدن هر چه بیشتر و اضمحلال و نابودی جنبش انقلابی به راه انداخته بودند. اینگونه فریب خوردن ها را نمیتوان به حساب ندانم کاری فرماندهان "فارک" گذاشت. خلع سلاح نیروهای "فارک" با آگاهی به این واقعیت که دولت و شبه نظامیان وابسته به امپریالیسم از هر فرصتی برای قتل عام انقلابیون خلع سلاح شده استفاده خواهند کرد، عملاً نتیجه ای جز همکاری (آگاهانه یا ناآگاهانه) رهبران سازشکار و فریب خورده "فارک" با دولت و امپریالیست ها نداشت.

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ نیز حدود ۶ هزار نفر از اعضای "اتحادیه میهنی" به قتل رسیدند و بسیاری از اعضای باقی مانده این جنبش از کشور فرار کردند.

ناگفته نماند که هر چند که بخشهایی از ارتش و دولت همیشه مخالف مذاکرات صلح بوده اند، اما قشرهای پرنفوذی در طبقه حاکم بر کلمبیا و سرمایه های خارجی نیز با اهدافی ارتجاعی و فریبکارانه، موافق صلح بودند، زیرا که آنها میدیدند که پایان درگیریهای مسلحانه، راه را برای سرمایه گذاری در مناطقی باز می کند که قبلاً در دسترس بهره بردارهای شرکت های نفتی، شرکت های بزرگ کشاورزی و معدنی نبودند.

در دهه ۱۹۹۰ تشدید هر چه بیشتر دیکتاتوری سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، فساد شدید دولتی، افزایش فقر و بیکاری و بی خانمانی منجر به بی اعتباری هر چه بیشتر رژیم حاکم و عدم مشروعیت نهادهای دولتی و ابزارهای میانجیگری سیاسی در جامعه شد. همزمان، تداوم و تشدید دیکتاتوری طبقه حاکم چنایتکار موجب شد که نفوذ "فارک" از روستا به مناطق کارگری و حاشیه های شهرها هم کشیده شود. در نتیجه، دولت برای ایجاد شرایط مناسب برای مذاکرات صلح جدید، در سال ۱۹۹۱ به اصلاحاتی در قانون اساسی دست زد. در قانون اساسی جدید، کثرت قومی، مذهبی، فرهنگی و منطقه ای کشور در روی کاغذ به رسمیت

ایم، برای مردم کلمبیا به ارمغان می آوریم.

اما واقعیت این است که آنچه رهبران فریب خورده "فارک" برای مردم کلمبیا به ارمغان آوردند، نه قدرت "ایجاد تحول" دموکراتیک، بلکه امضای قراردادی بود که زمینه را برای کشتار رسمی و غیر رسمی و بدون مقاومت مبارزین، گسترش ریاضت اقتصادی مجدد دولت علیه کارگران و زحمتکشان، ایجاد فرصت سرمایه گذاری "با ثبات تر" برای وال استریت و شرکت های آمریکایی، و مصونیت حقوقی برای عمال جنایتکار دولتی که در کشتار مردم

مبارز نقش مستقیم و غیرمستقیم داشته اند، در ازای شرکت "فارک" در بازیهای سیاسی سرمایه داری فراهم کرد و تغییر ماهیت و چرخش خود به راست را نشان داد. رهبران "فارک" خوشحال از یافتن فرصت برای گشودن راههای قانونی رسیدن به قدرت و امتیازهای اقتصادی-سیاسی با کمک امپریالیسم آمریکا و دولت کلمبیا، تن به "صلح"ی هژمونیک-امپریالیستی و ضدانقلابی دادند که درواقع به معنی کیش و مات کردن جنبش انقلابی کارگران و دهقانان کلمبیا بود.



رهبران سازشکار و فریب خورده "فارک" مسیر برخی از گروه های مسلح انقلابی سابق در کشورهایی مانند السالوادور و نیکاراگوئه را دنبال کردند، همانطور که "جبهه آزادیبخش ملی" (FMLN) و رهبران "ساندینیست ها" سلاح خود را برای کسب مقامهای سیاسی سودآور، به زمین گذاشتند و سران آنها به روسای دولتهایی تبدیل شدند که اکنون نظارت بر قطع خدمات اجتماعی، کاهش دستمزدها و وخیم تر کردن شرایط زندگی فرودستان در کشورشان را بر عهده گرفته اند. (۸)

حمایت آمریکا از قرارداد صلح دروغین در کلمبیا، ماهیت سیاست آمریکا در آمریکای لاتین که تلاش جهت تسهیل غارت منابع و تشدید استثمار نیروی کار ارزان می باشد را نشان می دهد. آمریکا هدف اصلی اش تشدید مداخله نظامی در منطقه به عنوان ابزاری جهت تسهیل سرکوب اعتراضات و مبارزات مردمی، برای کنترل بازارها و منابع مواد اولیه استراتژیک، به ویژه نفت و نقش هژمونیک داشتن در منطقه است.

پس از مورد قبول واقع نشدن "پیمان صلح" اولیه در همه پرسى عمومی، در پنجشنبه ۲۴ نوامبر ۲۰۱۶ قرارداد صلح جدیدی در "بوگوتا" (پایتخت کلمبیا) بسته شد. دست راستی ترین گروههای افراطی کلمبیا به

مستقیماً مسئول نقض مداوم حقوق بشر و حقوق بین الملل، بمباران روستاها و محلات فقیرنشین، ترور و قتل عام مبارزین انقلابی و ناپدید شدن صدها نفر از آنان بوده است. اعطاکندگان جایزه صلح نوبل همچنین به خوبی آگاهند که "سانتوس" (و دیگر عمال رژیم کلمبیا) که در جنایات جنگی ارتش آمریکا و ناتو و ... در عراق و سوریه و ... نیز شریک بوده، یک جنایتکار جنگی بیش نیست. مدافعین و مبارزین واقعی برای صلح، کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان آگاه و انقلابی هستند که برای سرنگونی رژیم حاکم مبارزه کرده و میکنند.

شرایط برای سرمایه گذاری امپریالیستها در کلمبیا خواهد شد. (۶)

اهدای جایزه صلح نوبل در روز ۷ اکتبر ۲۰۱۶ به رئیس جمهور کلمبیا "خوان مانوئل سانتوس" (Juan Manuel Santos) به دلیل نقش او در مذاکرات صلح نیز نشان دهنده اهداف امپریالیستها در حمایت از مذاکرات (در واقع برای به شکست کشاندن توده ها) بود، و این کار مسلماً با توجه به منافع مشخص سیاسی و اقتصادی امپریالیستها و طبقه حاکم بر کلمبیا انجام شد. خبر این جایزه زمانی منتشر شد که پنج روز از رای منفی به

قرارداد مزبور در همه پرسى میگذشت. تصویب قرارداد صلح فقط به نفع بورژوازی کلمبیا و اربابان امپریالیست آن انجام شد. اجرای این "صلح" از یک طرف شرایط سیاسی-اجتماعی کلمبیا را برای ورود هر چه گسترده تر سرمایه های خارجی آماده میکرد، از طرف دیگر یکی از مهمترین جنبشهای مسلحانه دنیا را به یک حزب بورژوایی جدید تبدیل میکرد که وظیفه اش مهار و انحراف مبارزات

طبقه کارگر کلمبیا و عدم تلاش برای انقلاب و گسستن زنجیرهای بردگی این طبقه و توده های محروم بود.

ناگفته نماند که اعطای جایزه نوبل به تروریست ها و جنایتکاران جنگی مانند "سانتوس"، "باراک اوباما"، "هنری کیسینجر" و "مناخم بگین" اهداف ضدانسانی و ماهیت مشکوک و غیرقابل اعتماد این جایزه و مسئولین آن را نشان میدهد. (۷)

نتایج "صلح" با ضد انقلاب!

تمامی این تاریخچه کوتاه نشان می دهد که اساساً دولت دیکتاتوری کلمبیا قادر به اجرای صلح واقعی نخواهد بود، زیرا که تعهد واقعی آن نه به مردم رنجیده کلمبیا، بلکه به طبقه حاکم بر کلمبیا و امپریالیسم آمریکا و منافع آن در کلمبیا است. اعطای جایزه صلح نوبل به "سانتوس" نیز به دلیل پایبند بودن او به این تعهد در جهت حفظ منافع طبقه حاکم و اربابان امپریالیستش و سرکوب مبارزات انقلابی مردم کلمبیا بود.

اعطا کنندگان جایزه صلح به "سانتوس" کاملاً آگاه هستند که او در زمان وزارت دفاع و دیگر مقام های دولتی اش، گروههای شبه نظامی جنایتکار را حمایت کرد و نقش جنایتکار آنان را ارتقاء داد. او

واقعیت این است که هدف دولت کلمبیا از مذاکرات صلح، همیشه زمینه سازی برای یورش وسیعتر علیه منافع طبقه کارگر کلمبیا توسط سرمایه های مالی بین المللی بوده است. شرکت های بزرگ بین المللی در آرزوی سرمایه گذاری در مناطقی بودند که تحت کنترل "فارک" بود و دارای بهترین منابع کشاورزی و معادن بودند. اما مهمتر از همه، سرمایه های مالی بین المللی امیدوار بودند که "صلح" راه را برای کاهش هزینه های دولت (یعنی قطع خدمات عمومی در زمینه آموزش و پرورش، پزشکی، بازنشستگی و ...) و تحمیل برنامه اصلاح مالیاتی با هدف کاهش بدهکاری، و در نتیجه رفع موانع در برابر سرعت و ایجاد هجوم سرمایه های امپریالیستی به این کشور را باز کند. در این پروسه، وقیحانه ترین نقش به رهبران استخاله شده "فارک" داده شد. ایوان مارکز (Ivan Marquez) از اعضای ارشد تیم "فارک" در مذاکرات صلح، در ۲۲ آگوست ۲۰۱۶ پس از اعلام خبر معامله، آن را "زیباترین جنگ"ی که جنبش چریکی در آن شرکت کرده، خواند و خطاب به مطبوعات گفت: "امروز ما قدرت ایجاد تحول را، که در بیش از نیم قرن شورش کسب کرده

مجلس که در قرارداد صلح اولیه به رهبران "فارک" اعطا شده بود، در قرارداد دوم حذف شدند. در قرارداد صلح دوم، یک مهلت ۶ ماهه برای پروسه خلع سلاح تعیین شد. در رابطه با اعطای زمین به دهقانان، در این توافقنامه حق تصمیم گیری به "دولت فعلی" و "قانون اساسی" داده شده، که مسلماً از مالکیت خصوصی زمینداران بزرگ محافظت می کنند. در میان تغییرات بزرگتری که در قرارداد اصلاح شده وجود داشت، شرح مفصل روند تخصیص دارایی های اعضای "فارک" برای جبران خسارات عمال رژیم در جنگ، و شرح مفصلی از پایگاه های سابق "فارک" است که اکنون تحت نظر ارتش بوده و زندانهای ویژه برای آن دسته از اعضای "فارک" خواهند بود که مجرمین جنگی شناخته شوند.

تعدادی از اعضای "فارک" که قرارداد صلح مزبور را قبول نداشتند، در نوامبر ۲۰۱۷ مجدداً مبارزه مسلحانه را از سر گرفتند. "ایوان مارکز" فرمانده سابق "فارک" نیز در آگوست ۲۰۱۹ از قرارداد صلح ۲۰۱۶ سرپیچی کرد و طرفداران خود را به ادامه مبارزه مسلحانه فرا خواند. اما بعید به نظر می رسد که او و دیگر افرادی که در مذاکرات شرکت داشتند، بتوانند اعتماد رزمندگان انقلابی را مجدداً کسب کنند. اما دور نیست، دیر نیست که "ارتش رهایبخش کلمبیا"ی جدیدی توسط نیروهای واقعاً کمونیست و انقلابی طبقه کارگر و متحدینش تشکیل شود. نیروهایی که بر این واقعیت آگاه هستند که "صلح" با طبقه سرمایه دار وابسته و اربابان امپریالیست اش امکانپذیر نیست و مبارزه تا نابودی آنها باید ادامه پیدا کند. تجربه نشان داد چنین مذاکراتی آنهم با دیکتاتور هایی که نزدیکترین متحدان امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین می باشند؛ نه تنها منجر به صلح و کاهش نابرابریهای شدید اقتصادی-اجتماعی، سرکوب دولتی، فقدان دموکراسی و مقابله با فساد گسترده دولتی نخواهد شد، بلکه منجر به تسهیل غارت هر چه بیشتر توده های ستمدیده توسط سرمایه داران داخلی و خارجی شده است. طبقه کارگر و دهقانان و بومیان و ... و توده های مردم آگاه کلمبیا با "صلح هژمونیک طبقه سرمایه دار و امپریالیسم" که به معنی ادامه ستم های طبقاتی-اجتماعی-سیاسی است، مخالفند، چرا که در تجربه زندگی خود مانند تمامی کارگران آگاه و زحمتکش و محرومان جهان می دانند که در واقعیت، هیچ گاه بین "گرگ و میش" صلح پایدار و دمکراتیک مبتنی بر احترام و رعایت حقوق طرفین برقرار نخواهد شد. آنها برای ایجاد تغییرات دمکراتیکی مبارزه میکنند که بر بی عدالتی ها و محرومیت های اجتماعی طبقات فرودست غلبه کنند و این مطالبه به طور گریز ناپذیر به قطع قطعی سلطه

تعدادی از اعضای "فارک" که قرارداد صلح مزبور را قبول نداشتند، در نوامبر ۲۰۱۷ مجدداً مبارزه مسلحانه را از سر گرفتند. "ایوان مارکز" فرمانده سابق "فارک" نیز در آگوست ۲۰۱۹ از قرارداد صلح ۲۰۱۶ سرپیچی کرد و طرفداران خود را به ادامه مبارزه مسلحانه فرا خواند. اما بعید به نظر می رسد که او و دیگر افرادی که در مذاکرات شرکت داشتند، بتوانند اعتماد رزمندگان انقلابی را مجدداً کسب کنند. اما دور نیست، دیر نیست که "ارتش رهایبخش کلمبیا"ی جدیدی توسط نیروهای واقعاً کمونیست و انقلابی طبقه کارگر و متحدینش تشکیل شود. نیروهایی که بر این واقعیت آگاه هستند که "صلح" با طبقه سرمایه دار وابسته و اربابان امپریالیست اش امکانپذیر نیست و مبارزه تا نابودی آنها باید ادامه پیدا کند.

اقتصادی (کاهش تولید و افزایش فقر) شدند.

پیش از آن، در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، دخایر نفت کلمبیا به شدت چپاول شده بودند، که افزایش نرخ رشد اقتصادی را در پیش داشت. اما افزایش وابستگی به صادرات نفت منجر به کاهش بخش های دیگر تولید شد. در سال ۲۰۱۵، کاهش قیمت نفت و سایر کالاها منجر به کاهش ۳۵ درصدی درآمد حاصل از صادرات شد. بهره برداری پی رویه از نفت و امضای قرارداد "تجارت آزاد" با آمریکا، اروپا و دیگر کشورها نیز منجر به تشدید روند نابودی صنایع کشاورزی و تولیدات صنعتی شد. مذاکرات صلح در آن زمان نیز یکی از ترفندهای دولت در تلاش برای پاسخگویی به این بحرانهای مالی-اقتصادی بود. بحران اقتصادی کنونی در کلمبیا و رشد شدید قدرت نیروهای دست راستی افراطی، حاصل سیاستهای طبقه حاکم بر این کشور و اربابهای امپریالیست آنهاست که طی سالهای متوالی دسترنج کارگران و زحمتکش و منابع طبیعی این کشور را غارت کردند، و به ارتش و گروه های شبه نظامی، آزادی انجام هر نوع قساوت و جنایت علیه مردم در سراسر کشور را دادند.

یکی از مهمترین نکات قابل توجه در توافق نامه دوم که به تصویب رسید، این است که در آن به عناصر نظامی و تجاری که درگیر جنگ داخلی بودند، مصونیت داده و آنها را از مجازات معاف کرده است. اما به اعضای "فارک" فقط این گزینه را داده است که با جبران خسارت قربانیان، از مجازات معاف شوند. از نظر مشارکت سیاسی نیز، در قرارداد جدید برای رهبران فارک و حتی افرادی که متهم به جنایات جنگی هستند، بودجه هایی برای ایجاد حزب و امکانات نامزدی در پست های دولتی در نظر گرفته شده است. اما ۱۰ کرسی

سرکردگی رئیس جمهور سابق "الورو توریبه" (Álvaro Uribe) سازمانیافته ترین کمپین علیه پیمان صلح را پیش بردند. دلیل مخالفت "توریبه" که در طول چندین دهه زندگی سیاسی خود از منافع طبقه سرمایه دار و اشراف زمیندار دفاع کرده، این است که همیشه ترجیح داده که مبارزین "فارک" را نابود و یا حداقل زندانی کند، نه اینکه با آنها مذاکره کند. اما هر دو جناح سیاسی طبقه حاکم بر کلمبیا، موافقین و مخالفین "صلح" در رابطه با سیاست ریاضت اقتصادی و کاهش خدمات اجتماعی برای طبقات فقیر و کاهش تعرفه ها و مالیات برای سرمایه داران که منابع و نیروی کار ارزان کشور را بی مهیا به یغما می برند، توافق دارند. آنها همچنین در این رابطه متفق القول هستند که اگر ادغام "فارک" در سیاست رسمی اتفاق بیفتد، دولت همچنان قادر خواهد بود که برنامه های خود برای نظامی کردن کشور و منطقه سابق فارک و ادامه یورش به منافع اقتصادی اجتماعی و حقوق دمکراتیک فرودستان را پیش ببرد و "فارک" استحاله شده در سیاست رسمی کشور، مانعی سر راه استثمار کارگران و زحمتکش و ادامه جنایات رژیم نخواهد بود.

"سانتوس" با آگاهی بر این امر که پیمان صلح دوم نیز به احتمال قوی در همه پرسى مجدد رأی مثبت نخواهد آورد، پیمان جدید را برای تصویب به مجلس سپرد. چند روز پس از تصویب آن، چندین نفر از نیروهای "فارک" توسط شبه نظامیان دست راستی به قتل رسیدند، به طوری که "اومبرتو د.لا.کال" (Humberto De la Calle) سردسته هیئت دولت در مذاکرات صلح اعتراف کرد که تضمین آتش بس دشوار است.

علیرغم عدم توانایی دولت در اجرای پیمان نامه صلح، بخصوص با توجه به اینکه زمان تصویب توافقنامه صلح نزدیک به انتخابات سال ۲۰۱۸ بود، کاملاً مشخص بود که احزاب حاکم عمدتاً به دنبال ایجاد یک پوشش سیاسی برای اقدامات غیردمکراتیک و ضدکارگری دولت در مقابله با بحران و رکود اقتصادی به نفع خود بودند. در واقعیت دولتهای گوناگون کلمبیا همیشه از مذاکرات صلح به عنوان پوششی برای فریب مخالفین و لاپوشانی سیاستهای ضدمردمی خود به نفع طبقه حاکم استفاده کرده اند. به عنوان مثال، یک روز قبل از مراسم تصویب توافقنامه صلح، وزارت اقتصاد اولین مرحله از طرح افزایش مالیات مستقیم (از ۱۶ درصد به ۱۸ درصد) که پیشنهاد "صندوق بین الملل پول" و آژانس های اعتباری وال استریت بود را، برای تصویب به مجلس ارائه داد. این اقدامات که هدف از انجامشان، مقابله با بحران اقتصادی و کسری بودجه دولت بود، منجر به کاهش هر چه بیشتر رشد

Uribe Accords (۵)

اجرای اقدامات شبه نظامی، خرابکاری و تروریستی علیه کمونیستها بود. گزارشی در رابطه با "طرح لازو را در این لینک میتوانید بخوانید:

https://arsof-history.org/articles/pdf/v2n4_plan_lazo.pdf

(۲) Marquetalia "جمهوری مارکتالیا" اصطلاحی غیررسمی است و به یکی از مناطق روستایی آزاد شده گفته میشود که از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۸ تحت تسلط دهقانان مسلح انقلابی بود. اینگونه مناطق آزاد شده برخا "جمهوری های مستقل" و خودگردان نامیده شده اند.

(۴) گروه چریکی دیگری به نام "ام.۱۹" (مخفف "جنبش نوزدهم آوریل") در پایان دهه ۱۹۸۰ در قبال خلق سلاح خود، مقداری وام دولتی برای ایجاد کسب و کار برای اعضای خود از دولت دریافت کرد. رهبران این گروه وارد سیستم سیاسی حاکم شدند و یکی از آنها "گوستاوو پترو" Gustavo Petro، نیز مدتی شهردار بوگوتا بود.

امپریالیسم و نابودی سرمایه داری وابسته حاکم بر کلمبیا گره خورده است.

سپه‌لای - آذر ۱۳۹۹

زیرنویسها:

(۱) "فارک" مخفف "نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا" در زبان اسپانیایی است (Las Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia

سران "فارک" طی پروسه صلح، ماهیت و نام این تشکیلات را تغییر داده اند اما مخفف اسپانیایی آن (یعنی "فارک") را حفظ کرده اند. این تشکیلات که اکنون یک حزب سیاسی غیرنظامی است، توسط یک شورای سیاسی هدایت می شود که اکثر اعضای آن از رهبران سابق "فارک" هستند. نیروهای سابق "فارک" که زندگی مبارزاتی را با تن دادن به خلق سلاح از دست دادند، اکنون نه تنها قادر به ایجاد یک زندگی غیرنظامی با حداقل امکانات هم نیستند، بلکه کلاً زنده ماندن برایشان دشوار شده است، زیرا که دائماً در معرض ترور توسط شبه نظامیان هستند.

(۲) اولین تلاش های ضدانقلابی دولت آمریکا در کلمبیا در قانونی به نام "طرح لازو" تجسم یافت. طرح "لازو" قانونی برای

هموطنان مبارز!

سایت رفیق اشرف دهقانی با استفاده از سیستم

"وورد پرس" به روز شده است.

در معرفی این سایت انقلابی و تبلیغ مواضع آن در

میان دوستان و آشنایان خود بکوشید!

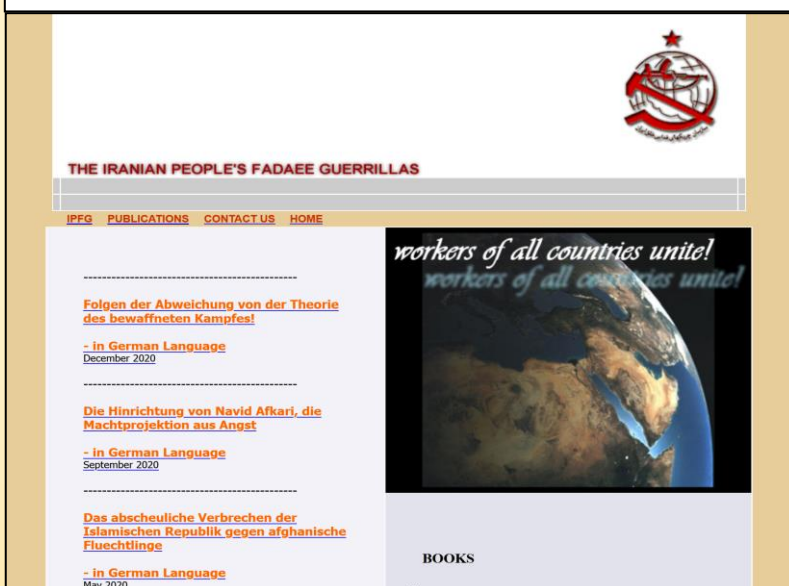
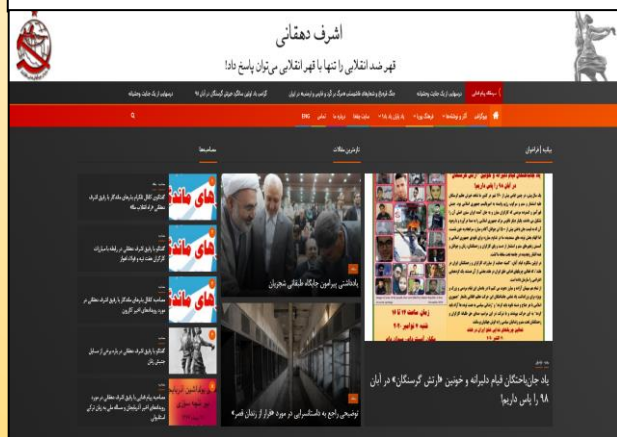
<https://ashrafdehghani.com/>

از صفحه سیاهکل، بخش "زبانهای دیگر"، (انگلیسی، آلمانی،

سوئدی، کردی، ترکی و عربی و...) دیدن کنید و ما را در امر توزیع

مطالب این سایت در محیط کار و زندگی خود یاری دهید!

<http://www.siahkal.com/ipfg-publication-english.htm>



نتایج عدول از تئوری مبارزه مسلحانه (به زبان آلمانی)

<http://www.siahkal.com/english/Folgen-der-Abweichung-von-der-Theorie-des-bewaffneten-Kampfes.pdf>

بحران در کومه له و "حزب کمونیست ایران" (به زبان کردی)

<http://www.siahkal.com/index/right-col/Piramoone-Bohran-dar-Komaleh-Kurdish-20200928.pdf>



ای عنوان کرد که در این حمله دست نداشته است. اما، باز معاون اول رئیس جمهور افغانستان که یکی از منتقدان سر سخت طالبان می باشد، بیانیه گروه داعش را " جعلی " توصیف کرده و اعلام کرد که سلاحهای یافت شده در صحنه با عکسی که داعش منتشر کرده مطابقت ندارد. همچنین امرالله صالح به "پرچم طالبان" که ظاهراً در محل حمله پیدا شده به عنوان مدرکی اشاره کرده و گفته است که آن انفجار کار گروه طالبان بوده و گروه داعش در آن نقشی نداشته است.

این ضد و نقیض گوئی ها بیانگر وجود تضاد ها و اختلافات درون دارو دسته های مختلف در افغانستان می باشد که هر یک به منظور خاصی شگل گرفته و یا به قدرتی وابسته اند که در نهایت به سود استثمار گران و بویژه امپریالیسم آمریکا فعالیت می کنند. وجود چنان تضادها و اختلافاتی است که سبب می شود پس از هر واقعه تروریستی که در افغانستان صورت می گیرد هر یک از دارو دسته های دست اندرکار، بنا به منافع خود، آن را به دیگری نسبت دهد و البته آنچه در این میان نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده می شود همان شرایطی است که به چنین گروه های تروریستی امکان موجودیت و اظهار وجود می دهد. به راستی اگر امپریالیسم آمریکا افغانستان را اشغال نکرده بود و دولت دست نشانده خود را در کابل به قدرت نرسانده بود و به دستاویزهایی جهت اشغال این کشور نیاز نداشت، طالبان و داعش که هر یک به شکلی به همین امپریالیستها وابسته اند چگونه زمینه فعالیت می یافتند؟ اما واضح است که امروز هم چون گذشته وجود آنها برای توجیه ادامه حضور نظامی آمریکا و ناتو در این کشور ضروری است.

انفجار های اخیر در افغانستان در شرایطی رخ می دهند که دولت آمریکا در امارات متحده عربی با طالبان در حال مذاکره می باشد و به دنبال این مذاکرات و توافقات انجام شده حتی دولت دست نشانده اشرف غنی که در ابتدا از مذاکره بدون اطلاع خود با طالبان گله می کرد حال خود نیز با طالبان به مذاکره مشغول است و برای رسیدن به توافق با گروهی که آنرا تروریستی می نامد، زندانیان طالبان را دسته دسته آزاد می کند. این واقعیات نشان می دهند که ارباب چگونه نوکران خود را از یک سو به جان هم می اندازد و از سوی دیگر آنها را به پای میز مذاکره کشانده و به خود چهره یک ناجی می بخشد. تمام این ها به منظور ایجاد شرایط برای تسهیل تداوم استثمار و غارت زحمتکشان و خلقهای تحت ستم افغانستان و جلوگیری از تشکل مستقل و انقلاب آنهاست.

کشتار دانشجویان دانشگاه کابل، یکی از نتایج اشغال افغانستان



نفرت نیروهای آگاه و مردم مبارز و شریف افغانستان روبرو می گردد. در همین راستا و بعد از حمله به دانشگاه کابل، دانشجویان آگاه و مبارز و معترض به این حمله، با واکنش گسترده و آگاهانه خود، شعارهایی علیه دولت دست نشانده افغانستان و گروههای طالبان و داعش سر داده و همه آنها را محکوم کردند.

طبیعی است که کشتار در دانشگاه کابل و جنایات ناشی از آن نه اولین مورد می باشد و نه آخرین مورد خواهد بود. در مهر ماه هم انفجاری در مرکز آموزشی محله ای که عمدتاً ساکنین آنان را مردم شیعه مذهب تشکیل میدهند، بنام دشت برچی کابل، رخ داد که طی آن ۲۴ دانش آموز کشته و بیش از ۱۰۰ نفر زخمی گردیدند. همچنین در حدود ۲ ماه قبل نیز یک انفجار در دانشگاه خصوصی جهان در ناحیه هشتم منطقه "کارته نو" شهر کابل به وقوع پیوست، و یا در تابستان سال گذشته یک انفجار انتحاری در مقابل در ورودی دانشگاه کابل انجام گرفت که ۸ کشته و ۳۲ زخمی به جای گذاشت. بنابراین شاهد آن هستیم که برغم ادعای تلاش برای برقراری صلح توسط آمریکا و وابستگانش حملات و کشتارهای گروههای وابسته و تروریستی مانند طالبان و داعش علیه مردم رنج دیده افغانستان هر روز ابعادی گسترده تری بخود می گیرد.

در پی انفجار مزبور و قتل و عام دانشجویان دانشگاه کابل، و وجود گزارشات ضد و نقیض که همگی در خدمت مخدوش کردن این جنایت و عاملین آن می باشد، امرالله صالح معاون اول رئیس جمهور افغانستان اقدام تروریستی حمله به دانشگاه کابل را به طالبان نسبت داد. این در شرایطی بود که داعش مسئولیت این حمله را به عهده گرفته و عکسی هم از دو مهاجم نقابدار را منتشر کرد که به گفته آنان مراسم " فارغ التحصیلی قضات و بازرسان" را هدف قرار داده بودند، و گروه طالبان با انتشار اعلامیه

در ۱۲ آبان ۱۳۹۹ برابر با دوم نوامبر سال ۲۰۲۰، انفجار مهیبی در دانشگاه کابل رخ داد که بنا به گزارش وزارت صحت افغانستان، در اثر آن ۲۲ نفر که تعداد زیادی از آنان دانشجویان دختر بوده اند کشته شدند و ۲۲ نفر دیگر هم زخمی گشتند. این انفجار که یک اقدام تروریستی بود، جنایتی را موجب شد که بار دیگر نگاه تمام نیروهای انقلابی و آزادیخواه جهان و بویژه مبارزین ایران را به وضعیت کنونی افغانستان و شرایط زندگی و مبارزه توده های تحت ستم این کشور جلب می کند که در یک جبهه با دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و مزدوران رنگارنگش در ایران و افغانستان می جنگند.

همه می دانند که از زمان اشغال افغانستان توسط امپریالیسم آمریکا و شرکای امپریالیستش روزی نبوده که در آن انفجاری رخ ندهد و یا مردم ستمدیده آن شاهد حمله تروریستی نبوده باشند.

افغانستان جزء کشورهای محسوب میشود که سالهاست مردم آن مورد هجوم و تجاوز نیروهای اشغالگر امپریالیستی قرار گرفته اند و روزی نیست که مردم جهان شاهد کشتار، تجاوز، حمله انتحاری و غیره در این کشور نباشند. بر این اساس، تا زمانیکه نیروهای سرکوبگر امپریالیستی و نیروهای دست نشانده آنان مانند گروههای طالبان، داعش و غیره که وظیفه شان کشتار و چپاول و خونریزی است، در این کشور به فعالیت مشغولند، به رغم ادعاهای فریبکارانه ای که در باره رسیدن به استقلال، دموکراسی و صلح و ثبات و کشوری بدون تروریسم دارند، همانطور که شاهد آن هستیم چیزی به جز مرگ و نیستی و تشدید چپاول و سرکوب خلقهای تحت ستم از آن دیده نخواهد شد. پر واضح است که چنین کشتارها و جنایتهایی با خشم و

چیز دیگری نداشته و نمی تواند داشته باشد و عملکرد آنان دقیقا نقض حقوق بدیهی مردم افغانستان است. امروز خون ریخته شده از دانشجویان، دانش آموزان، کارگران، زحمتکشان، زنان، کودکان و غیره در افغانستان، افشاگر مرتجعینی است که امپریالیستها و گروههای وابسته به آنها را "ناجی" مردم درد کشیده و تحت ستم قلمداد می کنند و مدعی اند که گویا این نیرو ها، دموکراسی و حقوق بشر (فلاپی) را به کشورهای مانند افغانستان و عراق و لیبی و یا دیگر کشورهای تحت سلطه آورده و یا خواهند آورد. اینها، همان جاده صاف کن های چنین جنایتکاران تاریخ هستند، همان مرتجعینی که جنایتهای وحشیانه امپریالیست ها را با نام تقابل "مدرنیسم" با "ارتجاع" اسلامی توجیه می کنند. اما، جنایتهای نیروهای وابسته به امپریالیسم در افغانستان و اخیرا در دانشگاه کابل لکه ننگی بر پیشانی آنهاست.

تجربه نشان داده است که آزادی، صلح و دموکراسی و غیره با سر نیزه قدرتهای امپریالیستی نمی تواند بدست آید و تا زمانیکه نیروهای اشغالگر امپریالیستی کشوری را تحت اشغال و سلطه خود داشته باشند، این جنایتها و خیانتها همیشه رخ خواهند داد.

مردم رنج دیده و درد کشیده افغانستان تنها زمانی می توانند به آرزوهای صلح خواهی خود و رهائی از ظلم و ستم حاکمین وابسته به امپریالیسم، جامعه عمل ببوشانند که با قدرت خودشان دشمنان کشورشان را به زباله دان تاریخ بسپارند. بی شک مردم رنج دیده افغانستان با پیشاهنگی نیروهای مبارز و آگاه جامعه در مسیر مبارزه علیه امپریالیسم و نیروهای وابسته به آن در کشور خود، روزی به گوهر رفاه و آزادی دست خواهند یافت.

اکبر نوروزی
آذر ۱۳۹۹

حدودا سه هفته پس از حمله به دانشگاه کابل و قتل عام دانشجویان، کنفرانس دو روزه ای به تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۲۰ در ژنو برگزار گردید که به دلیل محدودیت های کرونا به صورت مجازی برگزار شد. موضوع اصلی کنفرانس صلح و پایان جنگ در افغانستان بود و مایک پومپئو، وزیر خارجه امریکا به تلاشهای اقتصادی دولت افغانستان به خصوص در زمینه سازی برای رشد بخش خصوصی در این کنفرانس تاکید کرد. بنابراین کشوری که هر روز شاهد جنگ و کشتار و چپاول توسط گروههای ارتجاعی و دولت مرکزی امپریالیست ساخته است، نمایندگان جناحهای مختلف کشورهای امپریالیستی با عوامفریبی تحت عنوان شعارهای صلح و دموکراسی، امروز برایش نسخه می پیچند و خواستار زمینه سازی برای رشد و گسترش بخش خصوصی می گردند. سیاستی که جز فقر و تیره روزی بیشتر برای مردم افغانستان و از سوی دیگر تسهیل سوداندوزی و شرایط غارت منابع طبیعی و ثروتهای افغانستان توسط نهاد های امپریالیستی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سرمایه داران غارتگر نخواهد داشت. در واقع، نیروهای اشغالگر که خود از گردانندگان اصلی این جنگهای ویرانگر و بحرانا میباشند تنها هدف اشان فقط سودهای کلان برای خود میباشند.

پایان ناپذیر، اعلام کرده و همزمان آن را ضمن خصوصی سازی در جهان اجرا نموده، دولت نظام امنیتی خصوصی شده را هم در داخل و هم در دو کشور اشغال شده عراق و افغانستان بکار بست. می بینیم که یکی دیگر از اهداف کشورهای سرکوبگر امپریالیستی طی سالیان گذشته به خصوص پس از یازده سپتامبر و اخیرا در پی مذاکرات حکومت دست نشانده افغانستان با طالبان، وارد کردن شوک های گوناگون به جامعه و مردم مانند حملات گسترده گروههای طالبان و غیره به ولایات، آموزشگاهها، دانشگاهها، حملات انتحاری، می باشد تا جاییکه دیگر مردم افغانستان امروز در کوچه و خیابانهای خود احساس امنیت ندارند و برای بقاء خود را مجبور به قبول هر شرایطی می بینند. آنهم در اوضاع و احوالی که اکثریت جامعه در فقر، بیکاری و فلاکت بسر می برد.

یکی از حربه های دروغین کشورهای اشغالگر در افغانستان شعارهای دفاع از حقوق بشر، صلح و دموکراسی و غیره میباشد اما کیست که نداند عملکرد ارتش اشغالگرشان بجز کشتار و ویرانی و هزاران مصائب

جالب است که حدودا سه هفته پس از حمله به دانشگاه کابل و قتل عام دانشجویان، کنفرانس دو روزه ای به تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۲۰ در ژنو برگزار گردید که به دلیل محدودیت های کرونا این نشست به صورت مجازی برگزار شد. موضوع اصلی کنفرانس صلح و پایان جنگ در افغانستان بود و مایک پومپئو، وزیر خارجه امریکا به تلاشهای اقتصادی دولت افغانستان به خصوص در زمینه سازی برای رشد بخش خصوصی در این کنفرانس تاکید کرد. بنابراین کشوری که هر روز شاهد جنگ و کشتار و چپاول توسط گروههای ارتجاعی و دولت مرکزی امپریالیست ساخته است، نمایندگان جناحهای مختلف کشورهای امپریالیستی با عوامفریبی تحت عنوان شعارهای صلح و دموکراسی، امروز برایش نسخه می پیچند و خواستار زمینه سازی برای رشد و گسترش بخش خصوصی می گردند. سیاستی که جز فقر و تیره روزی بیشتر برای مردم افغانستان و از سوی دیگر تسهیل سوداندوزی و شرایط غارت منابع طبیعی و ثروتهای افغانستان توسط نهاد های امپریالیستی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سرمایه داران غارتگر نخواهد داشت. در واقع، نیروهای اشغالگر که خود از گردانندگان اصلی این جنگهای ویرانگر و بحرانا میباشند تنها هدف اشان فقط سودهای کلان برای خود میباشند.

قابل توجه است که ناومی کلاین " Naomi Klein " نویسنده کتاب دکترین شوک (ظهور سرمایه داری فاجعه محور) به چنین واقعیت هایی توجه داشته و در کتاب خود به سودی که سرمایه داران از بحرانا و جنگهای به جیب می زنند پرداخته است. وی در این رابطه با سوالی که از او در رابطه با "سرمایه داری فاجعه" چیست؟ می شود در قسمتی به آن چنین جواب میدهد: "روشی که من سرمایه داری فاجعه را تعریف می کنم بسیار ساده است، نشان میدهد که چگونه صنایع خصوصی بطور مستقیم از بحران های کلان سود می برند، سودزایی از جنگها و فاجعه ها موضوع جدیدی نیست اما واقعا در دولت بوش پس از یازده سپتامبر عمیق تر شده به طوریکه دولت آنرا بحران امنیتی

برای مطالعه آثار چریکهای فدایی خلق به بخش انتشارات سازمان در آدرس زیر رجوع کنید:

<http://www.siahkal.com/publication.htm>



مقدمه‌ای بر "جنگ پارتیزانی" از لنین، به قلم رفیق اشرف دهقانی



جنگ پارتیزانی

نوشته ولادیمیر لنین

با مقدمه‌ای از

اشرف دهقانی

(ژانویه ۲۰۲۰)

با پی بردن به وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه، کارگران را به مسلح شدن تشویق و خود اقدام به سازماندهی مسلح آنان و دیگر توده‌های مبارز نموده بودند، در مقطع مورد بحث نیز قاطعانه از اقدام کارگران در دست زدن به مبارزه مسلحانه چریکی حمایت و پشتیبانی کرده و همان‌طور که اشاره شد خود به سازماندهی و انجام چنین عملیاتی اقدام می‌نمودند.

لنین در تأیید مبارزه چریکی در روسیه، چند اثر از خود بجا گذاشته است و جزوه حاضر یکی از آثار او در این زمینه می‌باشد. در این جزوه، لنین با بهره‌گیری از دانش مارکسیستی خود، چگونگی برخورد اصولی از دیدگاه مارکسیسم به شیوه‌های متنوع مبارزه را نشان داده و با توجه به احاطه‌اش به شرایط جامعه روسیه، ضرورت مبارزه مسلحانه چریکی در شرایط خاص جامعه روسیه در مقطع سال ۱۹۰۶ را توضیح داده ست.

این اثر لنین (جنگ پارتیزانی) از جهاتی برای نیروهای انقلابی ایران از اهمیت زیاد و خاصی برخوردار است. از یک طرف انقلابیون ما با آگاهی از چگونگی برخورد لنین نسبت به جنگ پارتیزانی یا چریکی، متوجه بدآموزی‌های اپورتونیست‌های وطنی خواهند شد، همان‌هایی که ضمن تحریف جوهر تفکر لنین، از این انقلابی رزمنده و پیکارجو، چهره‌ی فردی مسالمت‌جو و تسلیم‌طلب ارائه می‌دهند؛ و از طرف دیگر، نیروهای انقلابی به‌طور مشخص خواهند دید که سم‌پاشی‌های اپورتونیست‌های وطنی ما علیه نظرات و خط مشی چریک‌های فدائی خلق ایران درست از همان جنسی است که مخالفین لنین علیه وی و حزب بلشویک مطرح می‌کردند. اما با اهمیتی حتی عظیم‌تر، این اثر، با آموزش‌های مارکسیستی‌ای که در خود نهفته دارد، به اعتلای آگاهی سیاسی نیروهای انقلابی کمک نموده و روش برخورد لنین نسبت به مسایل جنبش و عمل به شیوه لنین را به آن‌ها می‌آموزد. بی‌شک یادگیری از لنین و عمل به آموزش‌های این آموزگار برجسته جنبش کمونیستی، راه مبارزه برای رسیدن به پیروزی را هموار خواهد کرد...

برای مطالعه متن کامل این اثر به وبسایت رفیق اشرف دهقانی در آدرس زیر مراجعه کنید:

<https://ashrafdehghani.com>

مصادره اموال دولت و غیره می‌زدند. حزب بلشویک با رهبری لنین نه تنها از این شیوه مبارزه کارگران دفاع می‌نمود و بر ضرورت اعمال رهبری و کنترل از سوی حزب بر روی این عملیات تأکید داشت، بلکه خود حزب دست به انجام عملیات چریکی می‌زد و چنین عملیاتی را سازماندهی می‌نمود. بر این اساس بود که لنین در آغاز جزوه حاضر مطرح می‌کند: "مسئله عملیات پارتیزانی در حزب ما و در میان توده‌های کارگری جلب توجه بسیار نموده است."

با توجه به این که جنگ پارتیزانی یا به عبارت دیگر مبارزه مسلحانه چریکی، شیوه جدیدی بود که در مقطع یاد شده در مبارزه کارگران روسیه علیه دشمنان‌شان رایج شده بود، در مورد دست زدن کارگران به مبارزه چریکی، در میان نیروهای سیاسی روسیه بحث‌هایی در گرفته و بخشی علیه آن قلم‌فرسایی نموده و این شیوه از مبارزه را حتی مضر به حال جنبش طبقه کارگر ارزیابی می‌کردند. این دسته، عملیات مسلحانه چریکی را با آن چه نارودنیک‌ها در روسیه مظهر آن بودند (نارودنیک‌ها به‌عنوان یک نیروی سیاسی غیر مارکسیست که عمدتاً در میان دهقانان فعالیت داشتند، معتقد به تصرف قدرت سیاسی از طریق ترور دست‌اندرکاران حکومت توسط عده‌ای از «قهرمانان» بودند) یکسان پنداشته و مطرح می‌کردند که شیوه مبارزه کارگران تنها اعتصاب می‌باشد و کارگران باید از دست زدن به عملیات چریکی احتراز کنند. اما لنین و حزب بلشویک که حتی ماه‌ها قبل از قیام مسکو در دسامبر ۱۹۰۵،

توضیح چریک‌های فدایی خلق ایران

درباره انتشار جزوه حاضر

جزوه "جنگ پارتیزانی" از جمله آثاری از لنین می‌باشد که کمتر در دسترس مبارزین انقلابی ایران قرار گرفته است. با توجه به درس‌های پر اهمیت و گرانقدر نهفته در این جزوه که به‌خصوص در شرایط ملت‌ه‌ب و متحول اوضاع کنونی ایران کاملاً می‌تواند برای جوانان انقلابی ما آموزنده بوده و در خدمت رشد مبارزات جاری در جامعه قرار گیرد، مبادرت به باز تکثیر این اثر ارزشمند لنین می‌نماییم. بازتکثیر این اثر با تایپ مجدد، از نسخه‌ای صورت گرفته که در دهه ۵۰ با افزوده‌هایی (بخشی از مقاله‌ای از استالین و یک مقدمه) چاپ شده بود که آن‌ها را همچنان حفظ کردیم. در ضمن متن فارسی این اثر ارزشمند با متن انگلیسی آن تطبیق داده شد و به جهت رساتر کردن محتوا، اصلاحاتی در نسخه متعلق به دهه ۵۰ انجام گرفت. این نسخه جدید از مقدمه‌ای لنین اکنون با مقدمه‌ای از رفیق اشرف دهقانی در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد.

چریک‌های فدایی خلق ایران

ژانویه ۲۰۲۰

لنین «جنگ پارتیزانی» را در ماه سپتامبر ۱۹۰۶ در شرایطی به رشته تحریر درآورد که یک جنبش انقلابی در روسیه جاری بود. زمانی که قیام توده‌های انقلابی در مسکو در دسامبر ۱۹۰۵، اگر چه موفق به سرنگونی تزار نشده بود، ولی امواج جنبش انقلابی کارگران و دیگر توده‌های ستمدیده همچنان در حال پیشروی بود. در چنین شرایطی بخشی از کارگران در دسته‌های چند نفره دست به عملیات پارتیزانی علیه مراکز و نیروهای دشمن،

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

در همبستگی با مبارزات خلق کُرد در

کُردستان عراق



در روزهای اخیر تعداد زیادی از شهرهای کُردستان عراق شاهد موج نیرومند تازه ای از اعتراضات توده ای علیه حاکمان اقلیم کُردستان بوده اند. کارگران و توده های ستمدیده در اعتراض به فقر و بیکاری و آزادی گُشی ها و سرکوبگری های وحشیانه دولت اقلیم کُرد به خیابانها ریخته و فریاد اعتراض سر داده اند. در بسیاری از شهرها، مردم خشمگین دفاتر احزاب حاکم و فعال از جمله "حزب

دمکرات کُردستان عراق"، "اتحادیه میهنی" و "گوران" را به آتش کشیده اند. در مقابله با این حرکت مردمی، نیرو های امنیتی دولت اقلیم، درنگی در سرکوب این اعتراضات توده ای نکرده و با بی شرمی و قساوت تمام به روی تظاهر کنندگان آتش گشوده و تعداد زیادی از مردمان معترض به شرایط غیر قابل تحمل موجود را کشته و مجروح نموده اند. بر اساس گزارشات منتشرشده تا کنون حداقل ده معترض کُرد به دست "دولت کُرد" به خون تپیده اند. در فیلم هایی که از تظاهرات مردم ستمدیده کُرد در برخی شهر ها در فضاهای مجازی به نمایش گذاشته شده، صحنه هایی را می توان مشاهده نمود که در آنها خشونت های غیر قابل توصیف نیرو های امنیتی علیه توده های مردم و واکنش مردم نسبت به چنان وحشی گری هایی آشکار است و همین وحشی گری ها و خشونت های ضد انقلابی است که موجب خشم و نفرت شدید توده های تحت ستم گشته و آنها را به مقابله مسلحانه با قدرت حاکم نیز کشانده است.

واقعیت این است که به دنبال اشغال عراق توسط امپریالیسم آمریکا و بر اساس سیاست این قدرت جهانی، بیش از دو دهه است که کنترل کُردستان عراق به دست "حزب دمکرات کُردستان عراق" یعنی دار و دسته بارزانی و "اتحادیه میهنی" یعنی دار و دسته طالبانی افتاده است. این نیرو ها در ابتدا با سوار شدن بر احساسات ناسیونالیستی مردم کُردستان عراق، میخ حاکمیت خود بر این مناطق کُرد نشین را کویدند و سپس تا می توانستند منابع طبیعی و امکانات منطقه و دسترنج های توده های زحمتکش کُردستان را چاییده و جیب های خود و خانواده هایشان را پر کردند. این روند با نهادینه کردن دزدی و فساد در حکومت کُردستان عراق، فقر و محرومیت را در میان توده های ستمدیده خلق کُرد هر چه بیشتر شدت داد. بر این اساس، زیر سلطه حکومتی که بقای خود را مدیون قدرت امپریالیستها ست، مردم در فقر و فلاکت رها گشتند؛ واقعیتی که در سالهای اخیر به اعتراضات گاه و بیگاه و خونین مردم در مقاطع مختلف منجر می شد. اما این اعتراضات هیچگاه در چنین ابعاد سراسری و خونینی که جهانیان امروز شاهد آن هستند، رخ نداده بود. در حال حاضر نه تنها در شهر های بزرگی چون سلیمانیه و کرکوک، بلکه در رانیه و قلاذه، سید صادق، چمچمال و ... نیز درگیری های شدیدی بین مردم با نیرو های سرکوبگر دولت اقلیم جریان دارد؛ درگیری هایی که "مسرور بارزانی" رئیس دولت اقلیم کُردستان را بر آن داشته که رسماً فرمان دهد تا معترضین را بازداشت و دادگاهی نمایند.

یکی از مهمترین درسهای مبارزاتی رویدادهای جاری در کُردستان عراق برای خلقهای تحت ستم منطقه و بویژه خلق کُرد ایران، آشکار شدن هر چه بیشتر ورشکستگی تئوری های فریبکارانه ناسیونالیستی ست که می کوشند تا علت محرومیت و ستمدیدگی خلق کُرد را سلطه "فارس" و "عرب" و "ترک" جا بزنند و آنها را با این رویا که در کُردستانی که حکومت در دست خود کردها باشد، گویا مردم کُرد در آسایش و رفاه خواهند بود، بفریبند. آنها به این ترتیب می کوشند تا ریشه اصلی اسارت و سرکوب خلق کُرد منطقه، که سلطه امپریالیسم و رژیمهای وابسته به آن، فارغ از لفافه و ترکیب ملی و نژادی و دینی آنها می باشد را از دیدها پنهان سازند.

خشونت ضد انقلابی دولت اقلیم در مقابله با اعتراض بر حق توده های ستمدیده که در فقر و فلاکت رها گشته اند، بار دیگر نشان داد که حل مسئله ملی با توسل به قدرتهای امپریالیستی ناممکن می باشد. نشان داد که بدون مبارزه متحد خلق کُرد با دیگر خلقهای منطقه جهت برقراری یک شرایط دموکراتیک (که تنها در آن امکان تعیین آزادانه سرنوشت خلقها مهیا می گردد)، توسل به ناسیونالیسم برای حل مسئله ملی، تنها به قدرت گیری سرمایه داران و سرکوبگران کُردی منجر می شود که زیر چتر حمایت امپریالیسم و سرمایه داران غارتگر جهانی، کُردستان را به تیول خود مبدل کرده و هر صدای آزادی خواهی را وحشیانه سرکوب می کنند.

چریکهای فدایی خلق ایران ضمن پشتیبانی از مبارزات و اعتراضات خلق کُرد در کُردستان عراق و مطالبات بر حق آنها، سرکوب مطالبات حق طلبانه و فریاد آزادیخواهی خلق کُرد را محکوم نموده و بر این واقعیت تاکید می ورزند که آزادی مردم ستمدیده کُردستان در گام اول وابسته است به نابودی دار و دسته های ستمگر وابسته ای که تحت نام "کُرد" به کُرد گُشی و تامین منافع امپریالیستها در منطقه مشغولند.

زنده باد خلق رزمنده کُرد! نابود باد فائیلین خلق کُرد

به هر نام و در هر لباسی!

چریکهای فدایی خلق ایران

نوزدهم آذر ۱۳۹۹ - نهم دسامبر ۲۰۲۰

کمک های مالی به سازمان...

از صفحه ۲۰

۱۵۰ دلار	رفیق عباس کرمی
۱۵۰ دلار	رفیق احمد کریمی
۱۵۰ دلار	رفیق علی کریمی
۱۵۰ دلار	رفیق نصرت کریمی
۱۵۰ دلار	رفیق شهرام حسینخانی
۱۵۰ دلار	رفیق مهرداد شاهمرادی
۱۰۰ دلار	رفیق شهرام شافعیان
۲۰۰ دلار	چریک فدایی مهشید معتضد
۲۰۰ دلار	چریک فدایی فاطمه رخ بین
۲۰۰ دلار	چریک فدایی طاهره قاسمی
۲۰۰ دلار	چریک فدایی سیما دریایی
۲۰۰ دلار	چریک فدایی فاطمه حسن پور
	کارگر چریک فدایی
۱۵۰ دلار	موسی آباد
	کارگر چریک فدایی
۱۵۰ دلار	اصغر عرب هریسی
	کارگر چریک فدایی
۱۵۰ دلار	یوسف زرکاری
	کارگر چریک فدایی
۱۰۰ دلار	یدالله زارع کاریزی
	کارگر چریک فدایی
۱۰۰ دلار	ایرج سپهری
	کارگر چریک فدایی
۱۵۰ دلار	سعید پایان
	کارگر چریک فدایی
۱۰۰ دلار	بهنام امیری دوان
	کارگر چریک فدایی
۱۰۰ دلار	بهروز کتابی
	پیشمر که چریک فدایی
۲۰۰ دلار	رحمان شافعی
	پیشمر که چریک فدایی
۲۰۰ دلار	بهزاد یوسفی
	پیشمر که چریک فدایی
۲۰۰ دلار	مرتضی مداح
	پیشمر که چریک فدایی
۲۰۰ دلار	نور آذر آقا زاده
	پیشمر که چریک فدایی
۲۰۰ دلار	رضا بهفر

۱۶ آذر، فرازی در جنبش دانشجویی ایران



بزرگ نیا



قندچی



شریعت رضوی

دانشگاه‌ها را در راستای نشر و گسترش دستگاه ایدئولوژیک پوسیده و ارتجاعی خود به خدمت گیرد، در همان حال با بکارگیری شدیدترین شیوه‌ها و طرق سرکوب، از رشد کوچک‌ترین افکار آگاه‌گرانه و انقلابی بر ضد روابط و نظم امپریالیستی موجود در بین دانشجویان ممانعت به عمل آورد. ... اما هیچگاه در پیشبرد تمام و کمال برنامه‌های ضدخلقی خود موفق نبوده و همواره خاطرش از دانشگاه‌ها به عنوان مراکز بالقوه طغیان و انفجار مغشوش و نگران می‌باشد.

... امروز جنبش دانشجویی به مثابه جزء لاینفک جنبش انقلابی خلق و وظایف بس سنگینی را بر عهده دارد. ... دانشجویان مبارز باید با سمت‌دهی خشم و نفرت موجود در توده‌های دانشجویی و با سازماندهی پتانسیل انقلابی موجود در بین دانشجویان انقلابی به تبع از مبارزه جاری در کل جامعه، در جنگ سرنگونی رژیم ضدخلقی حاکم فعالانه شرکت کرده و از دانشگاه همچنان به عنوان سنگری برای رشد جنبش و تقویت انقلاب پاسداری کنند. و در همان حال دانشجویان ما باید ضمن کوشش در بالا بردن آگاهی و انقلابی خود برعلیه تمامی قوانین و مقررات ارتجاعی حاکم بر محیط دانشگاه‌ها به مبارزه برخاسته و با همیاری دیگر دانشجویان مبارز بکوشند تا فعالیت‌های انقلابی خود را هرچه متشکل‌تر پیش ببرند.

این آرمانی است که خون شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا و صدها دانشجوی شهید دیگر در راه آن به زمین ریخته شده و بدون شک دور نیست روزی که با رشد و تعمیق جنبش مسلحانه انقلابی این آرمان با شکوه تمام تحقق یابد.

تربیت نیروهای مبارز و پیشاهنگ، در انقلاب رهائی‌بخش خلق‌های تحت ستم ما نقش‌آفرینی کرده و در هر جوشش و طغیان انقلابی توده‌ای دوشادوش توده‌های کارگر و زحمتکش برعلیه امپریالیسم و سگان زنجیریش جنگیده است، و به همین خاطر است که می‌بینیم چگونه امپریالیست‌ها در چند دهه اخیر از کانال رژیم‌های سرکوبگر و وابسته شاه و خمینی، صرف‌نظر از کاربرد انواع تمهیدات و ترفندهای ضدخلقی، در هر فرصتی هم که به دست آورده‌اند مبارزات دانشجویان انقلابی و مبارز را در صحنه دانشگاه‌ها به خاک و خون کشیده‌اند.

جدا از نقش جنبش دانشجویی و مبارزات قهرمانانه دانشجویان در سال‌های طولانی سلطه امپریالیسم و سگ‌های زنجیریش، در جریان رشد و اعتلای مبارزات توده‌ای برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه طی سال‌های ۵۷ - ۵۶ دانشگاه همه جا نقش خویش را به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر جنبش انقلابی خلق ایفاء نموده و همه به یاد دارند که چگونه اکثر تظاهرات و راهپیمایی‌ها و درگیری‌های توده‌ای قیام‌کننده از دانشگاه‌ها شروع و یا به آن ختم می‌شد و خلق ما در طول این پروسه و بخصوص در جریان قیام خونین بهمن به روشنی نشان داد که خاطره مبارزات و جانفشانی‌های فرزندان دانشجو و انقلابی را در تبدیل دانشگاه به سنگر آزادی و انقلاب فراموش نکرده و نمی‌کند.

... جمهوری اسلامی که زمانی با دغلکاری فراوان دانشگاه‌ها را مرکز "انقلاب" ضدسلطنتی می‌نامید، خیلی زود نقاب از چهره برکشید. دانشگاه را با دانشجویان‌اش به گلوله بست و تعطیلشان نمود.

... جمهوری اسلامی امروز، با حاکم کردن شرایط رعب و وحشت در دانشگاه‌ها با تمام قوا می‌کوشد در عین حال که

بخش‌هایی از سرمقاله پیام فدایی در سی و چهارمین سالگرد ۱۶ آذر (روز دانشجو) برگرفته از پیام فدایی، دور نخست، شماره ۱۶، آذر ماه ۱۳۶۶
۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ در تاریخ خونین مبارزات ضدامپریالیستی مردم میهنمان یکی از درخشان‌ترین جلوه‌های مقاومت و مبارزه خلق برعلیه سلطه اهریمنی امپریالیسم است.

سی و چهار سال پیش در چنین روزی، در حالیکه رژیم ضدخلقی شاه خائن مشغول آماده‌سازی مقدمات پذیرایی از اربابان آمریکایی‌اش و از جمله نیکسون جنایتکار بود، دانشگاه تهران در میان فریادهای متحدانه "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر شاه" دانشجویان انقلابی و مبارز، میلرزید. ولی سرانجام گارد ضدخلقی شاه بنابه ماهیت سرکوبگرانه‌اش با گشودن آتش به روی دانشجویان بی‌گناه، خون سه تن از دانشجویان مبارز یعنی شریعت رضوی، محدث قندچی و بزرگ‌نیا را بر زمین ریخت و این روز به اعتبار مبارزات دلیرانه دانشجویان و بزرگداشت یاد دانشجویان شهید، روز دانشجو نامیده شد.

دانشگاه از دیرباز و در شرایط متفاوت دیکتاتوری امپریالیستی در میهنمان، چه در زمان شاه جلاد و چه تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، آماج مستقیم تعرضات و سرکوب‌های ددمنشانه قرار داشته و به اعتبار ارتباط لاینفک جنبش دانشجویی با مبارزات ضدامپریالیستی توده‌ها و نقش بس ارزنده دانشگاه و مبارزات دانشجویی در نشر عنصر آگاهی و بیکارجویی در نهضت انقلابی خلق ما، دارای نقش مبارزاتی بسیار بااهمیتی بوده است.

در تمام دوران سلطه شوم امپریالیسم در ایران و هم اکنون دانشگاه نه تنها به مثابه یکی از سنگرهای مقدم نبرد، بلکه در نقش کانونی برای رشد و ارتقاء آگاهی و

کمک های مالی به چریکهای فدایی خلق ایران

سوئد

بابوکان ۶۰۰۰ کرون

آمریکا

رفیق مرضیه احمدی اسکویی ۲۰۰ دلار

انگلستان

رفیق کیومرث سنجری ۱۰ پوند

رفیق زنده یاد، اردشیر پورسرتیب ۲۰ پوند

کانادا

چریک فدایی خلق مسعود احمدزاده

۲۵۰ دلار

چریک فدایی خلق امیر پرویز پویان

۲۵۰ دلار

چریک فدایی خلق عباس مفتاحی

۲۵۰ دلار

چریک فدایی خلق حسن نوروزی

۲۵۰ دلار

رفیق مهرانوش ابراهیمی ۲۰۰ دلار

رفیق شیرین فضیلت کلام ۲۰۰ دلار

رفیق شهید میر هادی کابلی ۲۰۰ دلار

رفیق شهید محمد حسین خادمی ۲۰۰ دلار

رفیق شهید حمید فولاد پور ۲۰۰ دلار

ادامه در صفحه ۱۷



در ادامه برگزاری آکسیونهای اعتراضی کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران در هلند، - که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند بخشی از نیروهای تشکیل دهنده آن هستند - بعد از ظهر امروز یک آکسیون افشاگرانه علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در میدان "دام" آمستردام برگزار شد. این آکسیون در حمایت از خیزش گرسنگان در آبان ماه ۱۳۹۸ و همچنین حمایت از حقوق دستگیر شدگان این جنبش حق طلبانه که اکنون در سیاهچالهای جمهوری اسلامی با احکام وحشیانه اعدام روبرو می باشند، صورت گرفت. محل مراسم با بنرها و عکسهای افشاگرانه از جنایات جمهوری اسلامی علیه مردم ایران و مبارزات توده ها برای سرنگونی این رژیم تزیین شده بود. متن های افشاگرانه به زبانهای فارسی و انگلیسی و هلندی مرتباً از تریبون مراسم پخش می شد که مورد توجه و استقبال مردم قرار گرفت. در جریان این حرکت شعارهایی نظیر "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خامنه ای و روحانی" و شعارهایی در جهت تبلیغ وحدت بین توده ها و نیروهای انقلابی به زبانهای هلندی و فارسی سر داده شدند. در فواصل برنامه ها چند سرود انقلابی نیز پخش گردیدند.

این حرکت افشاگرانه در میدان "دام" برگزار شد که یکی از اماکن پر تردد شهر آمستردام بوده و تعداد زیادی از عابران از ملیت های مختلف موفق شدند تا ضمن دیدار از محل آکسیون و بازدید از بنرهای افشاگرانه کمیته حمایت از مبارزات مردم ایران که در محل نصب شده بود، با اوضاع ایران و مبارزات کارگران و توده های محروم علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی هر چه بیشتر آشنا شوند. در جریان بازدید عابریان از محل آکسیون و صحبت های دائم آنان با رفقای مختلف برگزار کننده این حرکت، بازدید کنندگان ضمن دریافت اطلاعات ضروری در مورد شرایط جاری ایران، حمایت خود از مبارزات توده های تحت ستم و اهداف برگزار کنندگان این آکسیون را ابراز می کردند. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران نیز با نصب آرم سازمان و عکس های برخی از جانباختگان قیام مردمی آبان ۹۸ در محل گردهمایی، فعالانه در این مراسم شرکت کردند و ضمن برپایی میز کتاب به سئوالات مراجعه کنندگان در مورد اهداف آکسیون پاسخ داده و بر ضرورت حمایت افکار عمومی از خواسته های برحق کارگران و توده های تحت ستم و پشتیبانی از اهداف جنبش آزادیخواهانه مردم ایران تاکید کردند. این آکسیون مبارزاتی که از ساعت دو بعد از ظهر شروع شده بود در ساعت چهار بعد از ظهر با موفقیت خاتمه یافت.

جمهوری اسلامی، نوکر غارتگران، دشمن زحمتکشان، نابود باید گردد!

زنده باد انقلاب! پیروز باد سوسیالیسم!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند

۱۵ آذر ۱۳۹۹ - ۵ دسامبر ۲۰۲۰

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

SiahkalFadaee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!